



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیک‌تر از سیاهی چشم به سفیدی‌اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

جلسه اول سوره تکاثر

تبیین عنوان سوره «تکاثر» به «ایجاد نظامات
اجتماعی و حاکمیت‌ها بر اساس برتر دانستن یک
نژاد خاص» بمثابه مبنا در تئوری قدرت مادی و
تطبیق آن در تمدن موجود

شناسنامه

نقد و نقض تفسیر المیزان و طرح مقدماتی پیرامون منزلت قرآن کریم در تکوین، تاریخ، جامعه

عنوان جلسه: تبیین عنوان سوره «تکاثر» به «ایجاد نظامات اجتماعی و حاکمیت‌ها بر اساس برتر دانستن یک نژاد خاص» بمثابة مبنا در تئوری قدرت مادی و تطبیق آن در تمدن موجود

جلسه: اول سوره تکاثر (جلسه شصت و نهم تفسیر قرآن)

استاد: حجت الاسلام و المسلمین مسعود صدوق

تنظیم: حجت الاسلام احمد زیبایی نژاد

فهرست: حجت الاسلام محمدصادق حیدری

ویراستاران ارشد: حجج اسلام احمد زیبایی نژاد و محمدصادق حیدری

کارشناس ویراست: سرکار خانم رضیه کشتکاران

پیاده‌کننده صوت: خانم فاطمه صدوق

نمونه خوانی: حجت الاسلام حسن صدوق

حروفچینی: خانم‌ها فاطمه صدوق و فهیمه فداکار

تاریخ جلسه: ۱۳۹۱/۹/۱۱ به مدت: ۵۴ دقیقه

تاریخ تنظیم: ۱۳۹۳/۷/۳۰

فهرست

- ۱- تبیین عنوان سوره «تکاثر» به ایجاد نظامات اجتماعی و حاکمیت‌ها بر اساس برتر دانستن نسل و نژاد خاص در فرهنگ صدر اسلام (نژاد بمثابه مبنا تئوری قدرت).....4
- ۱/۱- نفوذ فرهنگ مذکور در ادیان گذشته، علت مهاجرت یهود و نصاری به مدینه برای منتسب کردن نسل پیامبر آخرالزمان به خود.....۶
- ۲- جریان فرهنگ نژادپرستی در دنیای مُدرن با توجه به سلطه‌ی نظام سرمایه‌داری بر همه شئونات کشورها از طریق دعوت ملل به سجده بر «آثار ماده».....7
- ۳- بررسی دو احتمال در معنای آیه دوم سوره تکاثر8
- ۳/۱- احتمال اول: سلب اختیار از دستگاه طغیان و تکاثر با تحقق مرگ8
- ۳/۲- احتمال دوم: توجه به مردگان از یک قوم، نشان‌گر شدت رسوخ فرهنگِ «نژادپرستی» در کفار ..9
- ۴- اشاره‌ی آیه سوم به عالم رجعت و آیه چهارم به روز قیامت بر اساس روایات ذیل آیه؛ با توجه به تحقق وعده‌های الهی در آینده10
- ۴/۱- اشاره آیه سوم و چهارم به وضعیت دردناک اهل تکاثر بعد از مرگ11
- ۵- عدم امکان اتصاف زندگی کفار به «علم و عقلانیت» به دلیل حاکمیت تنازع و اضطرابِ همیشگی بر جوامع کفر در توضیح آیه پنجم12
- ۵/۱- ضرورت توجه به مظالم بزرگ سیاسی، فرهنگی و اقتصادی تمدن غرب برای ارزیابی صحیح از عملکرد آن14



۱- تبیین عنوان سوره «تکاثر» به ایجاد نظامات اجتماعی و حاکمیت‌ها بر اساس برتردانشتن نسل و نژاد خاص در فرهنگ صدر اسلام (نژاد بمثابه مبنا تئوری قدرت)

حجت‌الاسلام محمدصادق حیدری: طبق روایاتِ نظم نزول قرآن، سوره‌ی بعدی سوره‌ی تکاثر است که این عنوان، با تحلیلی که از سوره‌ی قبلی یعنی سوره‌ی کوثر فرمودید، مناسبت دارد. زیرا سوره‌ی کوثر به این مهم اشاره داشت که خیر و کثرت حقیقی در تکوین و تاریخ، مربوط به ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام است. اما کفار این منزلت را به خود نسبت می‌دهند چون کلمه‌ی «تکاثر»، از کثرت در باب تفاعل گرفته شده و بر معنای تمارض و «به خود بستن» دلالت دارد. لذا این مناسبت هم قابل توجه است که سوره‌ی تکاثر، بعد از سوره‌ی کوثر نازل شده است.

حجت‌الاسلام و المسلمین مسعود صدوق: در سوره‌ی کوثر، به فرهنگ کفار در رابطه با مقوله‌ی نژاد و خون و تقابل آن با فرهنگ الهی اشاره شد. در دعای ندبه وارد شده: «أنا و علی من شجرة واحدة و سائر الناس من شجر شتی» و در مقابل آن، «شجرة ملعونه» در روایات، به بنی‌امیه تعبیر شده است. همه‌ی حکومت‌های کفر و نفاق در طول تاریخ، به تکیه‌گاه دروغ متکی هستند؛ یعنی نطفه‌های پست، اراده‌های سخیف و کسانی که منزلت و جایگاهشان در خلقت بسیار پایین بود، بالا رفتند و از میان آنان نیز هر کس قدرت بیشتری داشت، حاکم شد. حتی

میان دو نژاد در میان کفار نیز «غلبه کردن» مهم بوده و هست؛ یعنی وقتی یک سلسله می‌توانست حکام قبلی را با تندترین حملات و شدیدترین مجازات دفع کند و آن قوم را از ریشه بکند، قادر می‌شد به سلطنت برسد. پس از آن و با تغییر شرایط به صورت تدریجی، زمینه‌ای فراهم می‌شد تا یک قوم دیگر بیاید و با غلظتی بیشتر و خشونت‌ی شدیدتر، ریشه‌ی خاندان حاکم را بکند. پس تأکید بر مسأله‌ی نژاد و خون در میان کفار، مبنای «تئوری قدرت» آن‌ها است.

س: آیه‌ی اول و دوم سوره تکاثر از نظر شأن نزول، کاملاً منصرف به همین مطلب است. البته علامه طباطبایی‌ره در کلیت سوره می‌فرمایند این سوره‌ای است که مردم را بدلیل تکاثر و مسابقه در مال و اموال و غیره، به شدت توبیخ می‌کند، زیرا این کار باعث می‌شود که از سعادت واقعی غافل شوند و این غفلت و بیهودگی، توجه را از آنان می‌گیرد و موجب بازخواست آن‌ها می‌شود که چرا در شکرگزاری دقت نکردند و به کارهای بیهوده سرگرم شدند و نعمت را به کفران مبدل کردند. این کلیت تفسیر سوره بود که از نظر سیاق، هم با مکی بودن و هم با مدنی بودن تناسب دارد.

ج: به نظر می‌رسد همان بحثی که در سوره‌ی کوثر و در توصیف کفار بیان شد، درباره‌ی این سوره نیز می‌توان تکرار کرد. در واقع بحث از این نیست که شخصی به تکاثر و تفاخر بپردازد، بلکه تکاثر، اساس نظامات اجتماعی کفار است و با همین نگرش، برای فرزندان‌شان بیعت می‌گرفتند و حق سلطنت موروثی را برای خاندان خود قائل می‌شدند و این تکثیر نام و اعتبار را به خود نسبت می‌دادند، در حالی که دارای چنین حقی نبودند؛ زیرا انسان‌های کثیف و پست که در اصل خلقت‌شان، سهم تأثیری در عالم نداشتند، در این دنیا خود را محور قرار داده و همه را به تسلیم وا می‌داشتند و نسبت به خون و نژاد خود، ادعای تقدس می‌کردند تا زمینه را برای ادامه‌ی حکومت نژاد خود فراهم بیاورند. مردم نیز فریب خورده و این دروغ‌ها را باور می‌کردند و این مسأله به پذیرش جوامع می‌رسیده است؛ به نحوی که به محض تخطی یا تغییری، قیام‌های

بزرگی در نظامات اجتماعی رخ می‌داد. در واقع با تکیه بر این مبنا، چنین جنایت‌ها و مظلومی را انجام می‌دادند.

س: علامه سه شأن نزول نقل کرده‌اند که مؤید فرمایش شماست. یک شأن نزول در رابطه با یهود است که می‌گفتند «عده‌ی ما از جمعیت بنی فلان و بنی فلان بیشتر است و ما از همه‌ی آنان نیرومندتر هستیم» و به همین معنا مشغول شدند تا گمراه از دنیا رفتند. اما دو شأن نزول دیگر هم نقل شده که یکی به مدنی بودن سوره تناسب دارد و دیگری با مکی بودن سوره متناسب است. اولی در رابطه با گروهی از انصار نقل شده که با یکدیگر تفاخر کردند و این سوره نازل شد و دیگری در رابطه با دو قبیله از قریش نازل شده است؛ بنی عبدمناف و بنی سهم با یکدیگر تکاثر نموده و اشراف خود را می‌شمردند که عدد اشراف بنی عبدمناف بیشتر شد. آن‌گاه بنی سهم زیر بار نرفتند و گفتند باید مُردگانمان را هم بشماریم و شروع به شمارش مردگان کردند و قبرها را شمردند، در نتیجه تعداد بنی سهم بیشتر شد.

ج: این‌ها نمونه‌هایی از فرهنگ کفر است که چند هزار سال بر جوامع حاکم بوده است. به طور کلی حاکمیت‌ها به این فرهنگ، به معنای فرهنگِ تکاثر باز می‌گشته‌است. ساسانیان، هخامنشیان و اقوام مختلفی که در جای جای کره‌ی زمین زندگی می‌کردند، حاکمیت را به این صورت، به قوم خودشان نسبت می‌دادند. یعنی فرهنگ متداول بر روی کره‌ی زمین این بود که حق قدرت و حکومت را به خون و نژاد تعریف می‌کردند و این مسئله را به حاکمیت‌ها و تمدن‌ها و سرنوشت مردم گره می‌زدند. این فرهنگ به قدری قوی بوده که در ادیان هم قابل مشاهده است و بعد از رنسانس با طرح شعار دموکراسی، مقداری کم‌رنگ شده است.

۱/۱- نفوذ فرهنگ مذکور در ادیان گذشته، علت مهاجرت یهود و نصاری به مدینه برای

منتسب کردن نسل پیامبر آخرالزمان به خود

مدعیان تقدس در میان قوم یهود و نصاری، بر اساس نشانه‌هایی که در تورات و انجیل آمده بود، تشخیص دادند پیامبر آخرالزمان در کجا ظهور می‌کند و به همین دلیل به مدینه هجرت

کردند و سال‌های زیادی در مدینه یا بین مکه و مدینه مستقر شده و انتظار پیامبر آخرالزمان را می‌کشیدند. البته نیتشان از این هجرت آن بود که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از نسل خودشان باشد و وقتی چنین چیزی واقع نمی‌شود، شروع به دشمنی با آن حضرت می‌کنند. در این باره، روایاتی وارد شده که نشان می‌دهد این دشمنی از اجداد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آغاز شده است، زیرا نور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در پیشانی اجداد ایشان تجلی داشته به نحوی که همه آن را می‌دیدند و تا آسمان متشعشع بوده است، لذا تصمیم‌ترور اجداد ایشان را نیز داشتند.

پس این فرهنگ به قدری قوی بوده و در میان ملل مختلف رسوخ داشته که می‌توانسته علت دستیابی به قدرت‌های عظیمی شود. لذا فرهنگِ تکاثر به معنای روابط قومی و قبیله‌ای و گره خوردن آن به شئون اجتماعی و اختیارات حکومتی، امری جدی بوده است.

۲- جریان فرهنگِ نژادپرستی در دنیای مُدرن با توجه به سلطه‌ی نظام سرمایه-

داری بر همه شئون کشورها از طریق دعوت ملل به سجده بر «آثار ماده»

س: براساس آنچه بیان شد، این سوره به فرهنگ قومیتی حمله می‌کند، اما در حال حاضر فرهنگ قومیتی از بین رفته است.

ج: مرحوم استاد علامه سید منیرالدین حسینی‌ره در این باره می‌فرمودند: در دنیای امروز، دولت‌ها می‌آیند و چهار سال حکومت می‌کنند و می‌روند اما شرکت فورد و فولکس واگن و جنرال موتور و... همانند قومی که آن ملعونین در زمان قدیم داشتند، دویست سال، سیصد سال یا چهارصد سال به عمر خود ادامه می‌دهند و سرنوشت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جوامع را در دست دارند. البته در ظاهر گمان می‌شود که اختیارات به مردم داده شده است، اما در حقیقت، این‌گونه نیست که آزادی اختیارات باشد، بلکه مردم را فریب می‌دهند و به اسم دموکراسی، اخذ رأی وهله‌ای را در پیش گرفته‌اند. در واقع منشأ قدرت در دنیای امروز، به سرمایه‌دارها و کارتل-

ها و تراست‌ها باز می‌گردد. به‌طور نمونه خاندان فورد هستند که چنین قدرتی دارند و به نحو موروثی آن را منتقل می‌کنند.

س: اما قدرت شرکت‌ها به دست سهام‌داران شرکت است، نه خاندان‌ها!

ج: باید توجه داشت که اختیارات شرکت و مالکیت و مدیریت آن به دست کسی است که صاحب پنجاه و یک درصد سهام باشد؛ این مقدار از سهام در یک شرکت بزرگ، به دست یک یا دو خاندان بیش‌تر نیست. همین خاندان‌ها هستند که تمام شئون صنعت را در دست دارند. بر اساس آمار و ارقام گفته می‌شود که شئون تمامی دویست کشور دنیا به دست - مثلاً - دوهزار (نفر یا خانواده) است که حزب‌ها و دانشگاه‌ها و رسانه‌ها را به پا می‌کنند و یا به خرید و فروش آنها می‌پردازند. لذا قدرت در دنیای امروز نیز بدست خاندان‌هاست، ولی شکل «مُدرن» به خود گرفته و دیگر مردم را به سجده بر سنگ و چوب وادار نمی‌کند، بلکه آنان را وادار می‌دارد تا بر آثار ماده سجده کنند. یعنی درست است که «تغییر در مقیاس کفر» محقق شده اما باطن آن، همان روابط قبلی است. وقتی در تظاهرات مردم آمریکا بر تقابل میان ۹۹ درصد و یک درصد تأکید می‌شود، این یک درصد، همان سرمایه‌دارها و چند خانواده‌ی محدود هستند که بر همه چیز مسلط‌اند. گرچه رسماً اعلام نشود که حکومت آمریکا به خاندان اینان باز می‌گردد.

۳- بررسی دو احتمال در معنای آیه دوم سوره تکاثر

۳/۱- احتمال اول: سلب اختیار از دستگاه طغیان و تکاثر با تحقق مرگ

س: مرحوم علامه درباره‌ی آیه‌ی اول «أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ» می‌فرماید: «آلهی» از «لهو» می‌آید، یعنی هر کار بیهوده و بی‌ارزش که آدمی را از کار مهم و پرازش باز بدارد و «تکاثر» هم یک امر دو طرفه است؛ یعنی جمعی در کثرت مال و اولاد و عزت با یکدیگر مفاخره کنند و به هم فخر بفروشند. «حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ» یعنی تا این‌که قبرها را زیارت کنید. در تفسیر می‌گویند این کنایه از مُردن است؛ تکاثر و مفاخرت در مال و زینت دنیا و در جمع عِده و عُدّه، شما را از

واجبتان که ذکر خدا بود باز داشته است. آن قدر این کار، شما را از ذکر خدا بازداشت تا عمرتان به غفلت گذشت و مرگتان فرا رسید.

یک تفسیر دیگر این است: «شما آن قدر این مفاخره را ادامه دادید تا این که به سر قبر مردگان رفتید و عدد مرده‌ها را به زنده‌ها اضافه کردید.» البته این معنای دوم با همان روایتی که شأن نزول را بیان کرده، مناسبت دارد؛ اما علامه هر دو معنا را بیان می‌کنند و هیچ‌کدام را انتخاب نمی‌کنند.

ج: «حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ»، مهلتی است که خدای متعال به آن‌ها در این دنیا داده است؛ یعنی دست ابلیس و تمام اختیارات فاسد را تا این زمان باز گذاشتند، ولی از این زمان به بعد دیگر سلطنت و حکومت، مختص دستگاه حقایق عالم است. یعنی از آن به بعد، دست همه بسته می‌شود و این‌گونه نیست که کسی اختیاری داشته باشد. در واقع زمان این جولان‌ها و فرهنگ‌سازی‌ها و طغیان‌ها، محدود به برهه‌ای است که در دنیا هستند تا زمانی که مرگشان فرا می‌رسد. سنت خدای متعال این است که در این مدت، مهلت داده و کفار را آزاد گذاشته است. لذا جریان هوی و تقوا و محیط‌های بیرونی و درونی، محدود به همین مدت (زندگی در این دنیا) است.

۳/۲- احتمال دوم: توجه به مردگان از یک قوم، نشان‌گر شدت رسوخ فرهنگِ «نژادپرستی» در

کفار

س: در نهج‌البلاغه نقل شده است که امیرالمومنین علیه‌السلام وقتی سوره‌ی تکاثر را تلاوت می‌کرد، چند جمله می‌فرمودند که یکی از آن جمله‌ها این است: «أفبمصارع آبائهم يفتخرون، ام بعدید الهلکی یتکاثرون» در این صورت، معنایی که فرمودید با این روایت هم‌خوانی ندارد.

ج: تمام این رفتارها، اوج همان فرهنگی است که بیان شد؛ یعنی یک معنا از تکاثر همین است که وقتی در مفاخره کم آوردند، قبور را هم بشمارند. در واقع اگر مرده‌ها را هم می‌شمارند، برای این است که می‌خواهند حاکمیت و قدرت را به نژاد خود منتسب کنند و چنین رفتاری، عمق رسوخ این فرهنگ را در آنان نشان می‌دهد. به عبارت دیگر آنچه مهم است، بررسی فرهنگ کفر

است و الا اگر عده‌ای، ادبیات و تشریفات نوینی آورده و رنگ و لعاب جدیدی هم به این فرهنگ داده‌اند، اصل مطلب تغییر نمی‌کند.^۱

۴- اشاره‌ی آیه سوم به عالم رجعت و آیه چهارم به روز قیامت بر اساس روایات ذیل

آیه؛ با توجه به تحقق وعده‌های الهی در آینده

س: علامه درباره‌ی آیه‌ی «كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ» می‌گویند: اشاره به تهدیدی است که بزودی آثار این غفلت را بعد از زندگی در این دنیا می‌بینید. «ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ» هم تأکید آیه‌ی قبل است. اما برخی گفته‌اند تأکید نیست؛ چون آیه‌ی اولی مربوط به این است که در زمان مرگ می‌فهمند و آیه‌ی دوم مربوط به این است که در روز قیامت می‌فهمند. یک روایت هم در کتاب تأویل الآیات است که می‌فرماید: «كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ، ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ» یعنی یک‌بار در روز رجعت و یک بار در روز قیامت می‌فهمند.

۱- حجت‌الاسلام کرم‌زاده: در ادامه‌ی همین روایت نهج‌البلاغه نقل شده که: «و لو استنطقوا عنهم عرصات تلك الدیار الخاویه و الربوع الخالیه لقالوا ذهبوا فی الارض ضلالاً و ذهبتم فی أعقابهم جهالاً» یعنی اگر آنان می‌توانستند صحبت کنند، به فرزندان خود می‌گفتند که به چه گمراهی و ضلالتی گرفتارند.

ج: البته خداوند متعال بسیاری از کسانی را که مرده‌اند، به دنیا بازگردانده و آن مردگان، خبر عالم آخرت را به مردم داده‌اند و این مسأله تنها یک یا دو بار اتفاق نیفتاده است. هر کاری که بگویید، انبیاء برای هدایت بشر انجام داده‌اند. این عبارتی که سر زبان‌ها انداخته‌اند که: «چه کسی به آن عالم رفته و آن‌جا را دیده» دروغی بیش نیست. چون انبیاء رفته‌اند و دیده‌اند و برگشته‌اند و خبر داده‌اند. علاوه بر این، با دعای انبیاء، هم مؤمن و هم کافر زنده شده و از وضعیت خود خبر داده است. در روایات ذیل سوره‌ی یس نقل شده که وصی حضرت عیسی علیه‌السلام، پسر پادشاه زمان خود را زنده می‌کنند؛ موارد زیادی از این دست نقل شده است. لذا هر کاری که برای هدایت بشر لازم بوده، خدا انجام داده است؛ اما کنترل نکردن هوای نفسی درون افراد، باعث عناد برخی انسان‌ها شده است. اما در صورت مراقبت نسبت به هوای نفس و کنترل آن، چه عزت‌ها و چه نعمت‌ها و چه سرورها و لذت‌هایی را خواهند دید. یعنی کنترل هوای نفس، فقط کف نفس نیست، بلکه فوراً در همین دنیا و در همان لحظه، نعمتی را جایگزین گناهی می‌کنند که انسان از آن دوری کرده است.

ج: به نظر می‌رسد همه‌ی این روایات باهم هماهنگ هستند. توضیح آن‌که، عالم رجعت، زندگی‌ای است که در آن عده‌ای از نسل‌های قبل، به غیر صورت طبیعی (زاد ولد) از عالم برزخ به این دنیا آورده می‌شوند. لذا اگر زنده کردن مردگان توسط انبیاء بعضاً اتفاق افتاده است، این کار در دوران رجعت، به صورت یک سنت در خواهد آمد و خدای متعال بسیاری از اقوام را زنده می‌کند. یعنی در فلسفه‌ی تاریخ الهی، زندگی، دو بار اتفاق می‌افتد و لذا اصل موضوعه در این فلسفه، یک بار زندگی کردن نیست: «رَبَّنَا أَمَتَنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ».

اما امروزه، بر خلاف این حقیقت گفته می‌شود که زندگی یک‌بار بیشتر نیست، پس خوش باشید! چون دوباره به خوشی‌های این زندگی دست پیدا نمی‌کنید؛ ولی خداوند متعالی دو زندگی را مقرر کرده است: یکی در محیط و شرایط بسیار سخت که اهل ایمان، در انزوا و اسارت و تبعید هستند و از نظر عزت‌های دنیوی در سطوح بسیار پایین نگه داشته می‌شوند و در دیگری، اهل ایمان در عزت و رفعت هستند. یعنی در عالم رجعت، مؤمنین در شئون اجتماعی عزیز خواهند شد. چون در آن دوران، حکومت به دست اولیاء حق یعنی ائمه معصومین علیهم‌السلام است و به همین دلیل بعد از مرگ، یکبار دیگر مؤمنین زندگی خوب و روابط اجتماعی عزت‌مندانه را در همین دنیا می‌چشند. بر این اساس، متناسب است گفته شود «یک بار در عالم رجعت و بار دیگر در عالم قیامت، مسائل معلوم خواهد شد».

البته این مطلب بدین معنا نیست که «تأکید و تکرار» غلط است؛ اما محتوای روایت در این باره، تناسب بیشتری با معارف حقّی دوران رجعت دارد.

۴/۱- اشاره آیه سوم و چهارم به وضعیت دردناک اهل تکاثر بعد از مرگ

س: علامه درباره‌ی آیه‌ی سوم (كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ) این نکته را هم ذکر کرده‌اند که این جمله، ردع و تخطئه و تهدید است؛ بدین معنا که وقتی از زندگی دنیا منقطع شوید، به زودی آثار سوء این غفلت و لهو خود را می‌بینید.

ج: یعنی وقتی ملک الموت، جان انسان را می‌گیرد، دو مسیر وجود دارد: کسانی که کفر ورزیدند و منافق بودند، در همه‌ی مراحل با عذاب پذیرایی می‌شوند و کسانی که اهل ایمان بودند، مورد استقبال ائمه معصومین علیهم السلام و ملائکه الهی قرار گرفته تا زندگی در عالم برزخ آغاز شود. البته عالم برزخ مربوط به هر سه دسته (اهل نفاق، اهل کفر و اهل ایمان) است و با آغاز آن، حیات جدیدی شروع می‌شود. لذا توصیفات که در روایات ذکر شده است، همه خواهند دید.

۵- عدم امکان اتصاف زندگی کفار به «علم و عقلانیت» بدلیل حاکمیت تنازع و اضطراب

همیشگی بر جوامع کفر در توضیح آیه پنجم

س: علامه در توضیح آیاتِ «كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ، لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ» می‌فرماید: یقین، علمی است که شک و تردید در آن راه ندارد و لذا اگر شما اوضاع را با علم یقینی می‌دانستید، علت می‌شد که تباهی و تفاخر و تکاثر را کنار بگذارید. این کلام در تقدیر بوده است و لذا جواب «كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ» حذف شده است. در ادامه می‌فرماید «لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ» ابتدای کلام جدید است و لام، لام قسم است؛ یعنی سوگند می‌خورم که به زودی جزای این کارهایتان را - که جحیم هست - خواهید دید. البته این قول را به دیگران نسبت داده و می‌گوید دلیلشان این بوده که «لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ» نمی‌تواند جواب «لَوْ» باشد؛ چون جواب «لَوْ»، همیشه یک امر ممتنع است در حالی که خداوند در اینجا می‌فرماید اینان حتماً جهنم را می‌بینند.

سپس علامه در جواب این قول می‌گوید: این تفسیر شما مبنی بر این است که رؤیت جحیم، رؤیت در قیامت باشد اما این پیش‌فرض، یک امر مسلم نیست، بلکه ظاهر کلام این است که مراد از دیدن جحیم، دیدن در دنیا، به چشم بصیرت و رؤیت قلب است. یعنی اگر شما علم یقینی داشتید، قلبتان متوجه آخرت می‌شد و روشن است که چنین رؤیتی برای اینان ممتنع است؛ چون قلبشان مشغول تکاثر و تفاخر است. در آیه‌ی «وَكَذَلِكَ نرى ابراهيم ملكوت

السموات و الارض^۱» نیز رؤیت، به چشم بصیرت و با رؤیت قلب است که برای چنین انسان‌های پلید و پستی، ممتنع است. در نهایت ایشان، این آیه را به رؤیت در همین دنیا معنا می‌کنند. در تفسیر آیه‌ی «ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ» می‌فرماید: عین‌الیقین، خود یقین است و این آیه، مربوط به رؤیت در قیامت و با چشم ظاهر و یقین محض است اما مراد از علم یقین در آیه‌ی قبل، مشاهده دوزخ با چشم بصیرت در دنیاست؛ زیرا آیه‌ی بعد «ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» است که سؤال از نعیم در روز قیامت انجام می‌شود.

ج: باید توجه داشت که در آیه پنجم، از «لَوْ» استفاده شده و در واقع به این وسیله، «علم» را برای کفار ممتنع دانسته است؛ به نظر می‌رسد در توضیح این مطلب باید گفت یکی از راه‌های خداپرستی این است که قبل از هر چیزی، روابط کفار و نحوه‌ی زندگی آن‌ها مورد تأمل قرار گیرد؛ بر اساس همین رویکرد باید دانست که انسان‌ها برای رفع نیازهای خود از چه روابطی استفاده می‌کنند؟ برای رفع نیاز، دو نوع از روابط قابل ملاحظه می‌باشد که یک نوع آن، استفاده از دروغ، فریب و تجاوز به دیگران است. حال اگر انسان در برخورد و داد و ستد با انسانی دیگر بر اساس این نوع روابط ناسالم عمل کند، چه حالی خواهد داشت؟! وضعیت روحی کسی که روابط ناسالم دارند، با فردی که روابط سالم را به کار می‌برد، چه تفاوتی دارد؟! کسی که با روابط سالم عمل نمی‌کند، دائماً در دغدغه و اضطراب به سر می‌برد که اگر حيله‌اش کارگر نشد، چه می‌شود؟! یا اگر در فریب‌دادن طرف مقابل موفق نشود، حيله‌ی بعدی را چگونه به کار بزنند؟! پس گاه انسان برای رفع هر نیازی، بر اساس روابطی عمل کند که طرف مقابل را فریب دهد و گاه در ارتباطات خود تنها به دنبال رفع نیاز خود در مقابل برطرف کردن نیاز دیگران است. مثلاً حتماً اجرت کار خود را می‌خواهد، ولی نمی‌خواهد غش در معامله انجام دهد.

کفار دائماً به دنبال بهره‌کشی و فریب یکدیگر هستند و حتی کودکان خردسال آنان نیز این اخلاق را از والدین و اطرافیان خود می‌آموزند و به همین شکل تربیت می‌شوند. لذا کودکان آنان هم دچار بیماری‌های خاصی می‌شوند؛ چون کسی که بیماری روحی پیدا می‌کند،

۱- سوره‌ی انعام؛ آیه ۷۵.

جسمش نیز بیمار می‌شود. در واقع زندگی با حیوانات، بهتر از زندگی با چنین انسان‌هایی است؛ چون زندگی با حیوان قواعدی دارد و می‌توان به نحوی با آنان ارتباط برقرار کرد. اما زندگی با چنین انسان‌هایی ممکن نیست؛ چون مدام باید در این ترس بود که از کدام سو و به چه صورتی، در حال فریب خوردن از دیگران هست!

به همین دلیل ممکن است تداوم حالت اضطراب در چنین جامعه‌ای، منجر به دیوانگی اشخاص شود و لو این‌که تجزّم بورزند و از خود، آرامشی ظاهری نشان دهند و به ادامه‌ی زندگی بپردازند. حال آیا حیاتِ عقلانی این کفار، شدنی است؟! عقل و وجدان چه حکمی می‌کند؟! آیا این روند، موج رودخانه‌ای است که به اقیانوس وصل می‌شود؟! یا ما را به بیابان برهوت می‌برد و در آن جا هم همه را گرسنه و آواره رها می‌کند و برمی‌گردد؟!

۵/۱- ضرورت توجه به مضالم بزرگ سیاسی، فرهنگی و اقتصادی تمدن غرب برای ارزیابی

صحیح از عملکرد آن

س: تا قبل از این تمدن جدید، وحشی‌گری و کشت‌و‌کشتار فراوان بود، اما در این تمدن جدید، نظم و ترتیب برقرار است و همه باهم زندگی کرده و پیشرفت می‌کنند. پس معلوم است که یک حدّ از نظم و نسق را رعایت می‌کنند که همه با هم کار می‌کنند و موفق هم می‌شوند.

ج: البته گزارشاتی که خود آنان از وضعیت کنونی دنیا می‌دهند، بیان‌گر چیز دیگری است؛ مثلاً چندین هزار نفر در سال از گرسنگی می‌میرند. یا چه کسانی جامعه آفریقا را فقیر کرده‌اند؟! در تاریخ همین تمدن، چندین سال انسان‌های آزاد آفریقایی را به عنوان برده به ممالک خود می‌آوردند. پس باید همه‌ی گزارش‌ها را در کنار هم گذاشت و تمامی آنها را در کنار یکدیگر تحلیل کرد تا معلوم شود راستگویی و قانون‌مداری و نظم به چه معناست؟! آیا همین امروز بر روی کره‌ی زمین، آتش چندین جنگ شعله‌ور نیست؟! یا این‌که صلح محض برقرار است و هیچ ظلمی در عالم اتفاق نمی‌افتد؟! آیا همه‌ی بشریت با هم در حال حرکت و پیشرفت هستند؟! البته بعد از انقلاب اسلامی بود که حضرت امام‌قدس‌سره و مقام معظم رهبری مدظله‌العالی، حیل‌های

اینان را افشاء کردند و به همه نشان دادند که اینان بزرگترین دروغ‌گویان و جنایت‌کاران دنیا هستند. در غیر این صورت، تا به حال مسأله‌ی فلسطین در اذهان بشر فراموش شده بود و آرمان اسرائیلی «از نیل تا فرات»، تحقق پیدا کرده بود.

همین تمدن به ظاهر منظم، چند سال است که نظم آن به هم خورده و به نحوی دچار بحران اقتصادی شده است که دولت‌ها رسماً هزینه‌های خدماتی مربوط به عموم مردم را کاهش داده‌اند و مالیات‌ها را از مستضعفین می‌گیرند و دولت‌های قوی‌تر، شرط اعطاء وام را اقتصاد ریاضتی بر مردم اعلام می‌کنند. پس زندگی اولیه و نیازهای آن چه شد؟ بیمه‌ها و امور مربوط به تأمین اجتماعی و دیگر سراب‌هایی که در مقابل چشم جهانیان به نمایش گذاشته بودند، چه شد؟ وضعیت مردم به نحوی تغییر کرده که برخی ساکنین کشورهای اروپایی مجبور شده‌اند تا برای دستیابی به شغل، از کشور خودشان خارج شوند. حال با چه مجوزی، این حجم انبوه از شاغلین را از زندگی اولیه و سایر حقوق طبیعی‌شان محروم می‌کنند؟ آیا علت، چیزی غیر از اقتضائات مبنای «سود سرمایه» در نظام‌های سرمایه‌داری است؟!

حفظ سود سرمایه‌ی شرکت‌ها است که حکم به اخراج چندین هزار نفر می‌کند و علی‌رغم این همه اعتراضات مردمی، مجالس‌شان به ادامه‌ی همین روند رأی می‌دهند؛ چون اصلاً این خیل از مردم را به‌عنوان انسان قبول ندارند و تنها به فکر مقابله با هر چیزی هستند که گردش سرمایه را متزلزل می‌کند. حال آن‌که در روابط دینی، چه قدر به مهلت‌دادن به شخص مقروض و مُعسر سفارش شده است. یا امروز در نظام جمهوری اسلامی ملاحظه می‌کنید که سیاست‌های اصلی نظام به نفع مستضعفین است؛ به‌طور نمونه در زمان وقوع زلزله و تخریب منازل مردم، در مدت بسیار کوتاه به بازسازی مناطق زلزله‌زده اقدام می‌نمایند و خانه‌های ساخته شده را به آنان تحویل می‌دهند. این رویکرد در کدام نظام مُتمدنِ امروزی واقع می‌شود؟!

وصلی‌الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین

جلسه دوم سوره تکاثر

بیان سرفصل جدید پیرامون آیات ۵ و ۶ سوره
تکاثر به «تبیین امتناع علم و یقین برای کفار
و قرار گرفتن «تجزّم» در فرهنگ تکاثر و تطبیق آن
بر تمدن مُدرنیته»

شناسنامه

نقد و نقض تفسیر المیزان و طرح مقدماتی پیرامون منزلت قرآن کریم در تکوین، تاریخ، جامعه

عنوان جلسه: بیان سرفصل جدید پیرامون آیات ۵ و ۶ سوره تکاثر به «امتناع علم و یقین برای کفار و قرار گرفتن «تجزم» در فرهنگ تکاثر و تطبیق آن بر تمدن مدرنیته»

جلسه: دوم سوره تکاثر (جلسه هفتاد و یکم تفسیر قرآن)

استاد: حجت الاسلام و المسلمین مسعود صدوق

تنظیم: حجت الاسلام احمد زیبایی نژاد

فهرست: حجت الاسلام محمدصادق حیدری

ویراستاران ارشد: حجج اسلام محمدصادق حیدری و احمد زیبایی نژاد

کارشناس ویراست: حجت الاسلام روح الله صدوق

پیاده کننده صوت: خانم فاطمه صدوق

نمونه خوانی: حجت الاسلام حسن صدوق

حروف چینی: خانمها فاطمه صدوق و فهیمه فداکار

تاریخ جلسه: ۱۳۹۱/۹/۱۴ به مدت: ۴۳ دقیقه

تاریخ تنظیم: ۱۳۹۳/۸/۳

فهرست

- ۱- بیان سرفصل جدید پیرامون آیات ۵ و ۶ سوره تکاثر به «امتناع علم و یقین برای کفار و قرار گرفتن «تجزم» در فرهنگ تکاثر» 4
- ۱/۱- اضطراب و دغدغه به عنوان وصف حالت روحی جامعه کفر (فرهنگ تکاثر)، علت «تجزم» به جای علم و یقین 4
- ۱/۲- هدف گذاری برای رسیدن به امیال از طریق غیرعالمانه؛ منشأ «عقاب در آخرت» 5
- ۱/۳- امکان دستیابی به آرامش نسبی حتی در صورت اعتقادِ توهمی به «زندگی پس از مرگ» 6
- ۱/۴- بیان نمونه های عینی از جریان اضطراب و تجزم فردی و اجتماعی در الگوی بهداشت و تغذیه و وضعیت هنری تمدن مُدرنیته 7
- ۲- ضرورت ساماندهی تمامی شئون حیات بر اساس ادبیات وحی به عنوان منشأ «آرامش» و «علم» با توجه به مشیت خداوند متعال برای قرب همه آحاد بشر 8
- ۳- ضرورت «مهندسی دوران گذار» برای خروج از مناسبات تمدن کفر بر اساس توجه به عمق تاریخی و اجتماعی نفوذ شهوات در جامعه مؤمنین 10
- ۳/۱- فقدان «مهندسی خروج از وضعیت موجود»، علت انفعال و انزوا در برابر هجمه ی تمدنی کفر و متهم کردن پرچمداران توحید به قدرت طلبی 12
- ۳/۱/۱- تهمت قدرت طلبی به امیرالمؤمنین علیه السلام، ابزار اصحاب سقیفه برای غصب خلافت 13
- ۴- ضرورت بررسی چشمه های کفر و طغیان بر اساس فرهنگ تکاثر (تئوری قدرت) و تفاوت آن با تئوری خلافت 14



۱- بیان سرفصل جدید پیرامون آیات ۵ و ۶ سوره تکاثر به «امتناع علم و یقین برای

کفار و قرار گرفتن «تجزم» در فرهنگ تکاثر»

۱/۱- اضطراب و دغدغه به عنوان وصف حالت روحی جامعه کفر (فرهنگ تکاثر)، علت «تجزم»

به جای «علم و یقین»

حجت الاسلام و المسلمین مسعود صدوق: بحث پیرامون فرهنگ تکاثر و نسبت آن با علم و آگاهی بود تا معلوم شود تکاثر، چه نحوه ادراکی برای فرهنگ کفر به وجود می‌آورد. گفته شد که اگر زندگی بر اساس تکاثر و کفر باشد، یعنی براساس هوای نفس شکل بگیرد و هدف‌گذاری آن دستیابی به رفع نیازهای خاص از هر طریق باشد، منشأ دغدغه و اضطراب خواهد شد و زیرساخت عقلانیت در چنین وضعی، حيله، ظنّ و وهم می‌شود و به طور کلی از «علم» دور می‌شود. به همین دلیل است که در آیات و روایات، به جامعه‌ی کفر نسبت «جهل» داده شده است، با وجود این‌که در اصل خلقت، فاقد چشم و گوش و عقل نیستند؛ اما عقل‌شان، جنود اضطراب و دغدغه می‌شود و عقلانیت اینان علی‌رغم فقدان جزم، به تجزّم تکیه می‌کند. لذا از دنیای علم - که از اوصاف انسان است - محروم می‌شوند؛ یعنی به سمت منزلتی پایین‌تر از حیوان حرکت می‌کنند و اساساً هندسه و ریاضیات این حرکت را ایجاد می‌کنند که این ریاضیات، ریاضیات شیطننت است و از جنس تجزم و دغدغه‌های آن‌هاست.

۱/۲- هدف‌گذاری برای رسیدن به امیال از طریق غیرعالمانه؛ منشأ «عقاب در آخرت»

بنابراین «لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ» یعنی اگر اینان علم پیدا می‌کردند، با چشم بصیرت جهنم را می‌دیدند؛ زیرا تعادل در افعال و روابط زندگی‌شان قابل رؤیت می‌شد و می‌توانستند تکامل و تعادل و رشد را ببینند. کسی که ضد رشد عمل می‌کند، دائماً در خسران و ضرر است و بدتر این‌که برای این خسران، فرهنگ‌سازی می‌کند تا این وضع فاسد را به عنوان صلاح و سعادت، به همه معرفی کند و خسارت را به جای رشد، ضلالت را به جای نور، و گمان و وهم را به جای علم قرار می‌دهد. این کار، یک موضوع وحشتناک و مهیبی است. یعنی واقعاً عقل عمل حکم می‌کند که اگر موضوع به این اندازه خطیر باشد، انسان باید توقف کند، فکر کند و جهات مختلف موضوع را لحاظ کند. اما کفار سراسیمه به طرف خسران می‌روند و از علم بیگانه می‌شوند و خسارتی هم که در افعالشان جاری است، فقط در این دنیا نیست! هم از خسارت افعال انجام شده در این دنیا، درکی ندارند و هم به دنبال این نیستند که انعکاس افعال خود را رصد کرده و به این فکر کنند که بعد از مرگ چه اتفاقی می‌افتد.

یعنی هدف‌گذاری که برای زندگی شصت ساله خودشان می‌کنند نیز هدف‌گذاری متعادلی نیست بلکه دیوانه‌وار است و در واقع حتی جلوی پایشان را هم نمی‌بینند. لذا طبیعی است که تداوم آن هدف، برایشان معنا نداشته باشد و ورای حیات دنیوی چیز دیگری را نبینند و وقتی در این دنیا این حقائق را نمی‌بینند، قطعاً در آن دنیا هم نخواهند دید. پس در ملاحظه‌ی ارتباط بین حالات روحی کفار با عقلانیت آن‌ها باید توجه داشت که عقلانیت متناسب با شهوت، انسان را کور می‌کند و در صورت کورشدن، هر نوع خسارتی محقق می‌شود. یعنی تناسبات فعل کفار همین است که «صَمٌّ بَكْمٌ عَمَى» می‌شوند؛ همان‌طور که جهنم، تناسبات خسارتی است که در این دنیا به اموال و نیروی انسانی و نظامات خود می‌زنند؛ این‌ها نتیجه‌ی همان هدف‌گذاری‌های غلطی است که انجام می‌دهند. زیرا این نوع افعال آن‌ها در آخرت هم ادامه پیدا می‌کند. وقتی انسان اراده‌ای می‌کند، حتی اگر آن اراده از ابتدا تا ختم، خسارت و خسران باشد، تداوم همین اراده را می‌خواهد. یعنی گرچه کفار می‌گویند بعد از مرگ حیاتی

نیست، اما وقتی در روز قیامت مبعوث شوند، می‌بینند که حیات ادامه دارد و باید به زندگی خودشان ادامه دهند. در این صورت و برای ادامه‌ی حیات، آیا به توبه و عذرخواهی رو می‌آورد یا همان اراده‌ی قبلی را ادامه می‌دهد؟! در روایات وارد شده که اقوام کافری که بعد از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به صورت تکوینی عذاب نشده‌اند، در دوران رجعت زنده می‌شوند؛ اما باز هم در صف جنود ابلیس می‌ایستند! با اینکه در طول هزاران سال در عالم برزخ، جایگاهشان را در جهنم به آنان نشان داده‌اند، اما با حیات دوباره، همان رفتار قبلی را اختیار می‌کنند. همان‌طور که ما نیز نمی‌دانیم در عالم ذر چه رفتاری انجام دادیم و چون در این دنیا فطرت و اراده با شهوات بر ما حاکم است، خسارت گناهان‌مان را بعینه نمی‌بینیم. لذا دوباره تصمیم غلط می‌گیریم و از راهی که خدا خواسته است، طی طریق نمی‌کنیم.

۱/۳- امکان دستیابی به آرامش نسبی حتی در صورت اعتقادِ توهمی به «زندگی پس از مرگ»

اما کفار برای دنیای خود بسیار هزینه می‌کنند. گویی ابلیس دنیایی را درست کرده که سرتاسر آن بهشت است و همه‌ی ما را غرق در خوشی می‌کند و این خوشی به نظر، نقدِ نقد است! اما اصلاً این‌طور نیست چون آنچه که در همین دنیا نقد است، همان علم و یقین و آرامشی است که بر اساس ایمان پیدا می‌شود. حتی اگر - نعوذ بالله - فرض بر این باشد که اصلاً بعد از مرگ، دنیایی وجود ندارد، باز هم زندگی کردن بر اساس اخلاق و انسانیت، آرامش‌بخش‌تر از زندگی با آرمان‌های کفرآمیز است. یعنی اگر حیات بعد از مرگ، یک وهم باشد و هندسه‌ی زندگی در این دنیا بر اساس این وهم طراحی شود، آرامش و قرار را به بشر هدیه می‌دهد. ولی مسیری که ابلیس برای زندگی نشان می‌دهد، این‌طور نیست! در واقع یک شخص کاملاً لائیک نیز بهتر است برای خود آرمان‌های مداوم درست کند، تا قرار و آرامش نسبی در همین دنیا پیدا کند. البته چون آخرت‌گرایی در چنین شخصی بر اساس وهم شکل گرفته، پس حتماً راه فراری برای خودش درست می‌کند تا حداقل برخی از فعل‌های خلاف را انجام دهد. اما در زندگی کفار که پایه‌اش شهوت است، دائماً تنازع و درگیری جاری است؛ به نحوی که حتی تصوّر آن نیز

انسان را به ترس و وحشت وا می‌دارد! به همین دلیل دائماً در حال دروغ‌گویی و وارونه‌کردن حقائق هستند و در همه‌ی وجوه از تحقیقات گرفته تا تکنولوژی برای بشریت، سراب می‌سازند. حتماً زمانی خواهد رسید که بر اساس آمار و ارقام، خسارت‌های زندگی امروزین تبیین خواهد شد.

۱/۴- بیان نمونه‌های عینی از جریان اضطراب و تجزیم فردی و اجتماعی در الگوی بهداشت و تغذیه و وضعیت هنری تمدن مُدرنیته

البته امروزه به دلیل دلدادگی به سبک زندگی کفار، درکی از میزان ضررهای وارده به خود وجود ندارد. به‌طور نمونه، خدای متعال بدن انسان را متناسب با زندگی در چهار فصل آفریده است. در این صورت آیا طبیعی است که اکثریت مردم با تغییر آب و هوا، بارها در طول سال دچار سرماخوردگی و دیگر بیماری‌ها شوند؟! البته این سخن به معنای غیرطبیعی بودن بیماری برای انسان نیست؛ اما بدن‌ها آسیب‌پذیر شده‌اند که بلافاصله بر اثر هوای پاییزی یا بهاری یا حتی تابستانی دچار مشکل می‌شوند! آیا تناسباتی که خدای متعال آفریده، این‌گونه بوده است؟! یا تناسبات و طبیعت بدن این بوده که مقاوم باشد و به راحتی از پاییز و زمستان و تابستان عبور کند؟! آیا حیوانات وقتی برف و سرما یا کوه و پرتگاهی را می‌بینند، احساس ناراحتی می‌کنند و دچار مشکل می‌شوند یا بر اساس تناسبات خلقت خود، به راحتی از پیچ و خم کوه‌ها و دره‌ها عبور می‌کنند و در گرما و سرما به زندگی مشغولند؟!

برای انسان در این دنیا نیز تناسباتی وجود دارد که جزء امور تکوینی است و لذا نباید دچار چنین مشکلاتی شد. نمونه دیگر، عینکی‌بودن بسیاری از کودکان دبستانی می‌باشد! آیا چشمی که از ابتدای عمر به عینک محتاج باشد، وضعیت مناسبی دارد؟! یا خدای تعالی چشم را خلق کرده تا شصت سال، هفتاد سال و یا صدسال عمر مفید کند؟! یا وضعیت تغذیه به شکلی درآمدی که دندان بسیاری از بچه‌های کم سن و سال هم نیازمند به ترمیم شده و در عین حال، پدر و مادرها به این جنبه از مسأله افتخار می‌کنند که «ما هزینه‌ی ترمیم دندان فرزندمان را

داریم!»! یعنی آسیب‌های مختلف در مقوله‌ی تغذیه و سلامت و ... بر ما هجوم آورده؛ اما در نظام ارزشی موجود، برخی مفتخرند به این که قدرت پرداخت هزینه‌های آن را دارند! در صورتی که باید عزا بگیرند که چرا وضع خانواده و جامعه‌ی ما به این شکل درآمده است؟!

البته این نمونه‌ها، مربوط به امور فردی است و اما امور حکومتی از این جهت، قابل قیاس با امور فردی نیست؛ زیرا در امور اجتماعی، دیگر کل بودجه‌های یک نظام، صرف این شکل نابهنجار و خسارت آمیز از الگوی بهداشت، الگوی شهرسازی و ... می‌شود!

یا امروزه می‌بینید سمینار برگزار می‌کنند و به بررسی الفاظ بکارگرفته شده در برنامه‌های کودک می‌پردازند تا گزندگی و زندگی وضعیت فعلی را ملایم‌تر کنند! چنین روندی نشان می‌دهد که حتی باطن برنامه‌های کودک و شبکه‌ی کودکان، دارای خسارت اخلاقی است! چون بسیاری از فیلم‌های نامناسب و مربوط بزرگسالان، به انیمیشن تبدیل شده و برای کودکان نمایش داده می‌شود.

بنابراین اگر زندگی کفار و زندگی منافقین به خوبی تحلیل شود و درباره‌ی آن بر اساس ادبیات قرآن و معصومین علیهم‌السلام روشنگری شود، برای جامعه تنفرآفرین خواهد بود و حرکت به سمت این زندگی را کند خواهد کرد.

۲- ضرورت ساماندهی تمامی شئون حیات بر اساس ادبیات وحی به‌عنوان منشأ

«آرامش» و «علم» با توجه به مشیت خداوند متعال برای قرب همه آحاد بشر

در این صورت است که همگی از برهوت ادبیات دانشگاه به سمت اقیانوس کلمات وحی، هجرت علمی می‌کنند و تدبیرها به این سو خواهد رفت که چگونه می‌توان به زندگی معصومین علیهم‌السلام در خواب و خوراک و مسکن و تمامی وجوه حیات نزدیک شد؛ چرا که فقط آن‌ها معدن و منبع علم هستند. در این صورت است که علت زهد شدید انبیاء الهی نسبت به دنیا معلوم می‌شود؛ چون با این نحوه زندگی، غرق در یقین و آرامش بوده‌اند! هر چه ناآرامی

است، ناشی از خسارتی است که دستگاه کفر، با ضربه زدن به نبی خدا و ایجاد محیط آزار برای او به وجود می‌آورد و الا دستگاه الهی در تمامی ابعاد، خیر و نور و بی‌نیازی است. لذا نقل شده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «بر اثر عنایت و دعای پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ‌گاه از سرما و گرما اذیت نمی‌شوم». البته روشن است که زندگی غیر معصومین، همانند حیات ائمه معصومین علیهم السلام نمی‌شود، اما می‌توان به سبک زندگی آن بزرگواران نزدیک شد و از این طریق، حتی بر سرما و گرما غلبه کرد. زیرا خدای متعال همه‌بندگان را به همان نمازی که پیغمبر صلی الله علیه و آله اقامه کرده، دعوت می‌کند و هیچ‌گاه نفرموده که غیر معصومین بدلیل عدم لیاقت و قابلیت خود، هنگام نماز سوره‌ی حمد را نخوانند و بجای رکوع و سجود، کارهایی انجام دهند که با افعال معصومین علیهم السلام متفاوت باشد! در واقع خدای تعالی نه تنها بندگان را تحقیر نکرده، بلکه آنها را دعوت کرده تا همان‌طور که پیغمبر صلی الله علیه و آله به عنوان اشرف مخلوقات، نماز می‌خوانده، حج می‌رفته و ذکر می‌گفته، عبادت کنند.

در دستگاه ابلیس هم همین‌طور است و او از همه دعوت می‌کند که بیایند تا اصطلاحاً «ستاره» شوند؛ با این تفاوت که او دروغ می‌گوید، اما وعده‌ی الهی، صدق است. بدسلیقگی از ماست که گمان می‌کنیم در هیچ فعلی، بدون القائات ابلیس و بر اساس تقوا، نمی‌توان به راه افتاد! حتی اگر رعایت تقوا برای انسان ممکن نباشد، اما نزدیک‌تر شدن به دستگاه الهی، ممکن است. مانند این که کسی آب بخواهد، به جای زندگی در کویر و بیابان، در نزدیکی رودخانه اقامت کند. در واقع ابلیس انسان‌ها را در بیابان برده است و در این بیابان، برای هفت میلیارد انسان، تمدن ساخته است! چند هزار شبکه هنری نیز به‌عنوان سیمای این تمدن عمل کرده و به نمایش همه‌ی وجوه آن مشغولند. از طرف دیگر، آن قدر فرهنگ پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام سرکوب شده که در صورت عزم حرکت به سوی آن، سنگ‌باران می‌شویم.

۳- ضرورت «مهندسی دوران‌گذار» برای خروج از مناسبات تمدن کفر بر اساس توجه

به عمق تاریخی و اجتماعی نفوذ شهوات در جامعه مؤمنین

البته آنچه بیان شد فقط بیانی از دو مسیر متفاوت بود اما برای خروج از مسیر غلط باید همانند یک پزشک عمل کرد؛ یک پزشک ابتدائاً نبض بیمار را می‌گیرد و ضربان قلب و درجه حرارت بدن را کنترل می‌کند تا بر اساس اعداد و ارقام، به یک ارزیابی دقیق از وضعیت بیمار برسد. بعد از طی همه‌ی این مراحل است که به سراغ درمان و خارج کردن بیمار از وضعیت بحرانی می‌رود. لذا قطعاً نمی‌توان گفت روند موجود در کشور بر خلاف فرامین الهی است و ناگهان یک پرش بلند از وضعیت موجود را عملی کرد! چون صدها مانع برای این پرش بلند وجود دارد. حتی اگر فرض شود که وجود مبارک حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه همین لحظه می‌خواهند دست ما را بگیرند تا از این وضع خارج کنند؛ باید چه کار کنند؟ و آن وضعی که ما در آن بسر می‌بریم، چه وضعی است؟! روشن است که فاصله‌ی زیادی با حوائج آن حضرت داریم و تا سلمان شدن راه درازی در پیش است!

برای درک اولیه از این مطلب می‌توان به این نکته توجه کرد که امروزه مقیاس شهوت، قابل مقایسه با مقیاس شهوت در چند صدهی قبل نیست. در گذشته، علماء و متدینین، از تلویزیون استفاده نمی‌کردند و مدارس را فاسد می‌دانستند و با پیروزی انقلاب اسلامی بود که اجازه دادند تا دخترانشان به مدرسه بروند و در ادامه، شهوت در مقیاس اینترنت وارد خانه‌ها شده است! حال چگونه باید این درد را مداوا کرد؟! اگر همانند گذشته از ورود تلویزیون به خانه جلوگیری کنند، با این مشکل مواجه می‌شوند که در هر صورت، صدا و سیما و دیگر ابزار انتقال اطلاعات، «ابزار دستگاه ولایت» نیز است و سخنان رهبری و اخبار مظالم استکبار را به مردم می‌رساند و اگر اجازه‌ی ورود آن را به خانه صادر کنند، با فیلم‌ها و سریال‌های آن چه کنند؟! آیا می‌توان در کنار کودک و نوجوان نشست و به او برای تماشا نکردن این حجم از برنامه‌ها امر و نهی کرد؟! بالاخره این وسیله در خانه باشد یا نباشد؟!

در واقع شهوات تنها از سنخ عرق و ورق نیستند بلکه ابتلا به شهوات علمی، انسان را مسخ می‌کند! نمونه‌ی آن کسانی هستند که انقلابی بودند و در برابر مجاهدین خلق ایستادند و جامعه انقلابی نیز در مقطعی به آنان رأی داده و وارد مجلس‌شان کردند؛ اما حالا از اعضای اتاق فکر شبکه‌های استکبار شده‌اند و از ملک عبدالله جایزه می‌گیرند. حال این چه عقلانیتی است؟! در حال حاضر، شهوات با سرعت بالاتر از لیزر وارد خانه‌ها می‌شود که از سنخ اطلاعات و علم است اما این اطلاعات، ضد وحی است که اگر تبدیل به هویت اشخاص شود، وضعیت مخربی به بار می‌آورد! به‌طور نمونه، بعضی از پزشکان که متدین نیز هستند افراد را از خوردن نمک قبل از غذا نهی می‌کنند و وقتی به آن‌ها گفته می‌شود: این، دستور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و حکم رساله‌های عملیه است؛ می‌گویند: «پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز فرموده که از نظر پزشک تبعیت کنید!» باطن این حرف، این است که پزشکی در جایگاه وحی قرار گیرد! گرچه به لازمه‌ی سخن خود توجه نداشته باشند.

لذا به نظر می‌رسد خروج از این تمدن و تغییر وضع موجود، قرن‌ها به درازا خواهد کشید^۱ و تازه بعد از این زمان طولانی است که دریچه‌ای از اقیانوس وحی در مقابل ما گشوده خواهد شد. بر این اساس، همان‌طور که رهبر انقلاب می‌فرمایند باید «تحول» را مدیریت کرد تا ارزش‌ها زنده شود و الا دچار رفتار تحجر و سنتی خواهیم شد.

۱- دستگاه ابلیس، زمان‌ها و فرصت‌های زیادی را از ما گرفته‌است! نورانی‌ترین مقطع تاریخ بشر، از ظهور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تا غیبت حضرت ولی‌عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه است؛ چون این دوره، زمان تولد و حیات چهارده معصوم علیهم‌السلام است. حال ببینید با آنان چه کردند که به غیبت منجر شد؟ سر امام حسین علیه‌السلام را بریدند و آقا زاده‌هایشان را هم به خاک و خون کشیده‌اند! اگر انسان درباره همه‌ی این فرصت‌ها که از دست رفته، کمی فکر کند، معلوم می‌شود که چه بلایی بر سرش آمده است؛ نورانی‌ترین عناصر خلقت از دست رفته‌اند و در این طرف، ابلیس فرصت گرفته است. لذا امروز هر طفلی که وارد این دنیا می‌شود، بعد از چند ماه چشمش به تلویزیون، یخچال، ماشین ظرف‌شویی، لباس‌شویی، کامپیوتر و ... می‌افتد و با این وسایل برقی بزرگ می‌شود. حال آیا حتی می‌توان یکبار به زبان آورد که همین نظم ماه و خورشید و مقدار روشنایی طبیعی که در روز هست، برای زندگی کافی است یا در صورت طرح عمومی این نظر، به ما می‌خندند؟!

۳/۱- فقدان «مهندسی خروج از وضعیت موجود»، علت انفعال و انزوا در برابر هجمه‌ی تمدنی

کفر و متهم کردن پرچمداران توحید به قدرت طلبی

البته برای علماء - در صورت تلاش برای مدیریت تحول - دو حالت پیش می‌آید: کسانی که وارد این نحوه زندگی موجود می‌شوند تا آن را کنترل کنند؛ این افراد قطعاً حالات و کراماتی که عرفاء داشتند، به دست نمی‌آورند؛ به عبارت دیگر، کسانی که انقلابی‌اند، تقدس‌هایی که هزار و چهارصدسال برای برخی از علما ذکر شده، در آنها دیده نمی‌شود؛ چون آن‌ها در خط مقدم ایستاده و برای جنگیدن، ناچار به استفاده از همین ابزار موجوداند. لذا انواع تهمت‌ها نیز به آنان منتسب می‌گردد. مخصوصاً کسی که حاکم باشد و بودجه و بیت‌المال کشور به دست او باشد و قانون اساسی و تنفیذ ریاست جمهوری هم با امضای او باشد. آنگاه گفته می‌شود: «او غرق در قدرت است و اهل دنیا است»!!

حالت دوم کسانی هستند که به گوشه و کناری رفته و منزوی می‌شوند تا از اثرات مخرب تمدن موجود فاصله بگیرند. اثر کار این افراد، بازتر شدن دست ابلیس است تا هر حيله‌ای را که خواهد محقق کند. زیرا این افراد تنها به دنبال حفظ خود هستند و معتقدند نباید وارد این صحنه‌ها شد! اما این نوع از حفظ کردن چه نتیجه‌ای خواهد دارد؟! عالم متکفل دین‌داری مردم است تا آن‌ها پاک بمانند، اما مردم و اختیارات و بیت‌المال و دیگر امکانات در دست ابلیس باشند!! چنین تفکری، نسبت به خداپرستی در عرصه‌ی تمدن و ضربه‌هایی که ابلیس در این مقیاس، به دین وارد می‌کند، بی‌تفاوت است و اساساً به وجود چنین عرصه‌ای معتقد نیست، بلکه راه صحیح را همین نوع از عرفان فردی می‌داند. در واقع این مسلک، بر انقلاب و صدوپنجاه سال مبارزه‌ی فقهاء مجاهد خط بطلان می‌زند و حتی اگر تقوای فردی آنان را زیر سوال نبرد، راه آنان را قدرت‌طلبی صرف محسوب می‌کند.

۳/۱/۱- تهمت قدرت طلبی به امیرالمؤمنین علیه السلام، ابرار اصحاب سقیفه برای غصب خلافت

این، دقیقاً همان شبهه‌ای است که بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله طرح شد. باید دید که بر سر امیرالمؤمنین علیه السلام چه آوردند؟ در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله، جنگ قدرت را در برابر خود پیامبر صلی الله علیه و آله به راه انداختند و با خود عهد بستند که قدرت به دست خاندان بنی‌هاشم نیفتد. خود پیامبر صلی الله علیه و آله را سه بار ترور کردند و بعد از شهادت ایشان نیز به هیچ یک از فرامین ایشان اعتنا نکردند و حق را از حضرت علی علیه السلام گرفتند. از چه طریقی موفق شدند؟ دقیقاً از همین تهمتِ قدرت‌پرستی که به امام علی علیه السلام زدند و حضرت زهرا سلام الله علیها را نیز بر اساس همین ادبیات کشتند؛ در بین اصحاب شورا، عبدالرحمان بن عوف بعد از موضع‌گیری و اتمام حجت توسط امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب می‌گوید: یا علی! انک حریص علی هذا الامر! یا خلیفه دوم با ابن عباس می‌گوید: چرا پسر عموی تو این قدر نماز می‌خواند و این قدر ریا می‌کند؟ ابن عباس می‌گوید: تو چه فکر می‌کنی؟ خلیفه دوم می‌گوید: می‌خواهد خودش را بعد از من در معرض خلافت قرار دهد. ابن عباس می‌گوید: او را خداوند در این جایگاه قرار داده است و لذا نیازی به این کار ندارد. خلیفه دوم پاسخ می‌دهد: قبلاً به مردم گفته بودیم که به خاطر جوانی، صلاحیت خلافت را ندارد، اما حالا چهل ساله شده است و به همین دلیل دوباره تلاش می‌کند!

لذا هر وقت نام خدا و مشیت او به میان بیاید، اینان روی بر می‌گردانند. حتی صریحاً و مکرراً در زمان حیات حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفتند کار ایشان سحر است! و هزار و چند صد سال است که همان اخلاق مانده است.^۱ پس باید نسبت به فرهنگ تکاثر و فرهنگ کفر تأمل کرد تا روشن شود ارتباط آن با علم، آگاهی، اندیشه و تعقل چیست.

۱- اگر آقای مُرسی (رئیس جمهور وقت مصر) به ایران می‌آید، اما به دیدار مقام معظم رهبری دام‌طلبه نمی‌رود، به دلیل همین اخلاق است؛ چون اخوان المسلمین نیز رویکرد دین سنتی داشته و دارای تعقل نیستند، یعنی همان اخلاق خلفا بر آنان حاکم است.

۴- ضرورت بررسی چشمه‌های کفر و طغیان بر اساس فرهنگ تکاثر (تئوری قدرت)

و تفاوت آن با تئوری خلافت

در مباحث بعدی باید ربط این فرهنگ را با مسأله‌ی ولایت مشخص نمود که آیا به صورت اتفاقی ست شخصی تصمیم به شیطننت و بدعت می‌گیرد؟ آیا هر کسی قادر است اراده‌ی خود را در جامعه جریان دهد؟! بنابراین باید سرمنشأ و چشمه‌های کفر و طغیان را به خوبی نشان داد.

وصلی‌الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

جلسه سوم سوره تکاثر

بررسی کلامی و اعتقادی تفسیر المیزان از آیه آخر

سوره تکاثر و

تبیین سرفصل جدید پیرامون آن به «بازخواست

عباد نسبت به حادثه‌سازی ائمه معصومین علیهم‌السلام

در مقابل کلمه کفر (فرهنگ تکاثر)»

شناسنامه

نقد و نقض تفسیر المیزان و طرح مقدماتی پیرامون منزلت قرآن کریم در تکوین، تاریخ، جامعه

عنوان جلسه: بررسی کلامی و اعتقادی تفسیر المیزان از آیه آخر سوره تکاثر و تبیین سرفصل جدید پیرامون آن به «بازخواست عباد نسبت به حادثه سازی ائمه معصومین علیهم السلام در مقابل کلمه کفر (فرهنگ تکاثر)»

جلسه: سوم سوره تکاثر (جلسه هفتاد و دوم تفسیر قرآن)

استاد: حجت الاسلام و المسلمین مسعود صدوق

تنظیم: حجت الاسلام احمد زیبایی نژاد

فهرست: حجت الاسلام محمدصادق حیدری

ویراستاران ارشد: حجج اسلام احمد زیبایی نژاد و محمدصادق حیدری

کارشناس ویراست: سرکار خانم رضیه کشتکاران

پیاده کننده صوت: خانم فاطمه صدوق

نمونه خوانی: حجت الاسلام حسن صدوق

حروف چینی: خانمها فاطمه صدوق و فهیمه فداکار

تاریخ جلسه: ۱۳۹۱/۹/۱۵ به مدت: ۶۶ دقیقه

تاریخ تنظیم: ۱۳۹۳/۸/۲۲

فهرست

- ۱- بررسی کلامی و اعتقادی تفسیر المیزان از آیه آخر سوره تکاثر ۵
- ۱/۱- ردّ عمومیت خطاب آیه و بیان اختصاص آن به جامعه کفار؛ با تکیه بر شأن نزول آیه ۵
- ۱/۲- عدم خروج مخلوقات خداوند متعال از اتصاف به «نعمت»؛ با توجه به تباین «فعل فاسدکننده‌ی نعمت» با «نعمت» ۶
- ۱/۳- تنافی تفسیر مرحوم علامه از روایات ذیل آیه (بازخواست از مناسک) با ظهور اخبار ذیل آیه در بازخواست شدن عباد از ائمه معصومین علیهم السلام به عنوان نعمت ۷
- ۲- تبیین سرفصل جدید پیرامون آیه آخر به «بازخواست عباد نسبت به حادثه‌سازی ائمه معصومین علیهم السلام در مقابل کلمه کفر (فرهنگ تکاثر)» بر اساس سه سطح تعریف از ولایت ۱۱
- ۲/۱- عدم امکان تبیین «نعمت» به «ولایت» در صورت تعریف ولایت به امری اعتباری و قراری ۱۱
- ۲/۱/۱- تعریف دین به فقه به عنوان مجموعه قوانین اعتباری بر اساس این رویکرد ۱۱
- ۲/۲- تغییر نحوه ولایت بعد از رنسانس بر اساس «مشارکت»، به معنای پذیرش اراده مادون توسط مافوق در چارچوب گفت‌وگو و عقلانیت سیاسی ۱۲
- ۲/۳- تبیین سطح سوم از معنای ولایت به ایجاد انقطاع برای اراده‌های مادون از طریق قدرت و کارآمدی عینی (مدیریت حادثه‌سازی) ۱۳
- ۲/۳/۱- تبیین عینی «مدیریت حادثه‌سازی کفر» در ایجاد انقطاع و سجده جوامع بشری نسبت به آثار ماده در امور سیاسی و اقتصادی از طریق تکنولوژی ۱۳
- ۲/۳/۲- تبیین نمونه‌های عینی مدیریت حادثه‌سازی کفر در عرصه علمی و فرهنگی ۱۷
- ۲/۴- جریان ولایت حادثه‌سازی در مدیریت خداوند متعال از ابتدای خلقت تا روز قیامت از طریق آیات و معجزات الهی ۱۸
- ۲/۴/۱- حضرت امام خمینی قدس سره به مثابه آیه‌ی الهی در قرن بیستم؛ به علت ایجاد وحدت کلمه‌ی امت اسلامی برای مبارزه با ظلم و استکبار جهانی ۱۸

- ۳- جمع‌بندی تفسیر آیه‌ی آخر (سؤال از نعیم) به «سؤال از جاذبه و حادثه‌سازی عینی اولیای الهی در
 هجده به کلمه کفر»..... ۱۹
- ۳/۱- تناسب فرهنگِ مذهب با مدیریت حادثه‌سازی؛ با توجه به شکل‌گیری دعوت الهی بر اساس
 آیات و معجزات (نه امر و نهی و قانون) ۲۰
- ۳/۲- بررسی اجمالی سند و دلالت روایات ذیل آیه..... ۲۱



۱- بررسی کلامی و اعتقادی تفسیر المیزان از آیه آخر سوره تکاثر

۱/۱- ردّ عمومیت خطاب آیه و بیان اختصاص آن به جامعه کفار؛ با تکیه بر شأن نزول آیه

حجت الاسلام محمدصادق حیدری: درباره آیه‌ی آخر سوره‌ی تکاثر، روایات زیادی وارد شده و ظاهراً مرحوم علامه طباطبایی‌ره در این جا سعی کرده‌اند آیه را طوری توضیح دهند که با روایات نیز موافقت داشته باشد. البته در این زمینه دو بیان دارند؛ توضیحی را در بخش تفسیر آیات بیان کرده‌اند و دوباره در بحث روایتی نیز توضیحی درباره‌ی همین مطلب می‌فرمایند. در رابطه با آیه‌ی «ثم لتسألنّ یومئذ عن النعیم» می‌فرمایند: گرچه ظاهر آیه خطاب به عموم است و ضمیر مخاطب نسبت به جمع آورده شده؛ اما خطاب، متوجه طایفه‌ی خاصی است و نه همه‌ی مردم. آن طایفه کسانی هستند که اهل تکاثر شده‌اند و تکاثر، آنان را از خدا بی‌خبر کرده است.

حجت الاسلام و المسلمین مسعود صدوق: به نظر می‌رسد خطاب، متوجه به کفار و فرهنگ کفر است، وگرنه مؤمنین و فرهنگ ایمان به دنبال «کوثر» هستند. در واقع ظاهر این آیه و دیگر آیات نیز خطاب به عموم نیست بلکه خطابات قرآن یا از سنخ «یا ایها الذین آمنوا» است، یا از سنخ «یا ایها المنافقون» و یا از سنخ «یا ایها الکافرون». لذا مخاطب قرآن، همین سه گروه است. علاوه بر این، در شأن نزول هم آمده بود این قبائل که بر سر قبور مردگان‌شان رفتند و به شمارش قبرها پرداختند، کفار بودند.

۱/۲- عدم خروج مخلوقات خداوند متعال از اتصاف به «نعمت»؛ با توجه به تباین «فعل

فاسدکننده‌ی نعمت» با «نعمت»

س: در ادامه می‌فرمایند: «نعیم»، مطلق نعمت‌ها را در بر می‌گیرد. نعمت، وقتی نعمت است که در موردی استعمال شود که باعث سعادت شخص گردد؛ مثلاً آب فی نفسه نعمت است، اما وقتی کسی آب را در گوش خود بریزد، این دیگر نعمت نیست. بنابراین باید نعمت در طریقی که خدا مشخص کرده، استفاده گردد تا معنا شود. خدا انسان را خلق کرده است و هدف از خلقت را تقرب عبودی قرار داده است: «و ما خلقت الجن و الانس إلا لیعبدون» این تقرب عبودی، همان ولایت الهیه نسبت به بنده‌اش است. بنابراین خداوند هر چیزی را که باعث سعادت و سلوک به غایت و تقرب می‌شود، فراهم آورده و دستور داده با کیفیتی که گفته شد عمل استعمال شود. در این صورت، چنین راهی است که نعمت ظاهری و باطنی را شکل می‌دهد. پس بکارگرفتن نعمت‌ها به طریق خداپسندانه که انسان را به غایت خلقت - که همان تقرب عبودی نسبت به بنده و ولایت الهی نسبت به خداست - برساند، نعمت اطاعت را شکل می‌دهد و اگر کسی این کار را نکند، معصیت انجام داده است. چون خداوند از «عمل هر بنده‌ای» بازخواست می‌کند و عمل عبد نیز استفاده از نعمت‌های الهی در راه خدا است. از این رو، اگر کسی نعمت‌های الهی را به درستی استفاده نکند، دچار بازخواست می‌شود.

ج: این مطلب که «نعمت، در صورت استفاده نادرست، نعمت نیست»، غیر قابل قبول است؛ زیرا در صورت ریختن آب در گوش (مثال مرحوم علامه)، آب هم‌چنان یک نعمت است، اما شخص با انجام چنین فعلی نعمت را ضایع می‌کند و هم به خود و هم به آن نعمت ضربه می‌زند. به عبارت دیگر هر چه در بستر خلقت وجود دارد که خدا آن را خلق کرده، سراسر نعمت و رحمت است؛ حتی اصل خلقت کافر، نعمت است. چون برای مؤمنین، بستر قرب ایجاد می‌کند. در واقع خداوند از ابتدا، انسان را کافر خلق نمی‌کند و آن بنده، خودش کافر شده است. آب نیز نعمتی است که خلق شده است، اما کاری که توسط شخص انجام می‌گیرد مانند ریختن آب در گوش، فعل خداوند متعال نیست. لذا شخص با این کار، هم به آب ضربه می‌زند و هم برای خود

خسارت ایجاد می‌کند؛ یعنی کاری که از او صادر می‌شود، فاسد است. به بیان دیگر باید فعل انسان را از نعمت خداوند تفکیک کرد که در این صورت، این «فعل» فاسد است. لذا اگر بیان علامه به این مطلب منحصر شود که «فعل فاسد، نعمت نیست» صحیح است اما اگر به این معنا منحصر شود که «فعل فاسد، نعمت بودن را از آب سلب می‌کند» نادرست است.

۱/۳- تنافی تفسیر مرحوم علامه از روایات ذیل آیه (بازخواست از مناسک) با ظهور اخبار ذیل

آیه در بازخواست شدن عباد از ائمه معصومین علیهم‌السلام به عنوان نعمت

س: سپس علامه بعد از نقل چند روایت می‌فرماید: مضمون این روایات، به همان بحث تفسیری ما بازگشت می‌کند. ما گفتیم بازخواست خداوند از نعمت‌ها، از این جهت است که نان را در چه راهی بکار برده‌اید؟ آیا در راه غایت خلقت و تقرب عبودی و ولایت الهی بکار بردید یا خیر؟ پس بازخواست از «نعمت بما هو نعمت» نیست، بلکه بازخواست از کیفیت استفاده نعمت است. حال که بازخواست خدا از استفاده نعمت‌هاست، تنها کسی که می‌داند نعمت‌ها چه طور به قرب و ولایت الهی منتهی می‌شوند، خداست و خدا هم این راه را به رسولانش ابلاغ کرده و رسولان هم آن را به مردم رسانده‌اند. بنابراین سؤال از نعمت، سؤال از عمل به دین است و عمل به دین را فقط خدا و پیغمبر و امامان علیهم‌السلام می‌دانند. در روایتی حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمایند: «خدا از دین حقی که شما بر آن هستید، بازخواست می‌کند»؛ یعنی سؤال از دین و عمل به دین است. پس علامه در بحث روایی‌شان، روایات را به همان معنای قبلی که در تفسیر فرمودند، برمی‌گردانند.

ج: بیان شد که بازخواست از «نعمت بما هو نعمت» فرض بی‌معنایی است و قابلیت طرح ندارد. به نظر می‌آید روایات بر خلاف این بیان علامه باشد. چون بنابر توضیح ایشان، «ولایت» واسطه‌ی بین خدا و عباد است تا این دین را به ما برسانند. از ما نیز در رابطه با همین مناسک و افعال سؤال می‌کنند. زیرا ایشان فرمودند: «سؤال از نعیم، سؤال از عمل به دین». حال به هر طریقی که این مناسک و عبادات (یعنی دین) به ما رسیده باشد؛ چه پیغمبر و ائمه‌علیهم‌السلام آن

را به ما ابلاغ کرده باشند و چه مبلغ دینی این امور را از آن بزرگواران اخذ کرده و به ما گفته باشد! در این صورت دیگر بحث ولایت، موضوعیت ندارد، بلکه اولیاء الهی تنها یک طریق بوده‌اند! لذا فعل ما موضوعیت دارد و این که نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله نعمت است، معنا ندارد! یعنی موضوع بازخواست، پیغمبر و ائمه علیهم السلام نیست، بلکه آنان واسطه هستند. حال پرسش اساسی این است: آیا سؤال از دین، برابر با مناسک است یا برابر با پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام؟! آیا خود این بزرگواران نعمت هستند و در مورد آنها بازخواست می‌شود یا از عمل به دین (به معنای فقه) سؤال می‌شود؟! البته نمی‌توان گفت این نظر مطلقاً نادرست است اما ربطی به دلالت روایات ذیل این آیه ندارد.

س: در ذیل این آیه‌ی شریفه روایات مفصل و متعددی در تفسیر البرهان آمده است که بعضی از آنها بیان می‌شود؛ از پیغمبر صلی الله علیه و آله در رابطه با «ثم لتسألن یومئذ عن النعیم» سؤال کردند، در جواب فرمودند: این امت، از نعمتی که خداوند با رسول خود و اهل بیت علیهم السلام به آنان بخشید، بازخواست می‌شوند.

در روایت دیگر آمده است یاران امام جعفر صادق علیه السلام نزد ایشان آمدند و به دستور حضرت غذایی برایشان آوردند که در گوارایی و دلپذیری، سابقه نداشت. وقتی از غذا خوردن فارغ شدند، حضرت فرمودند: غذا چه طور بود؟ راوی عرض کرد: هرگز غذایی دلپذیرتر و آراسته از آن نخورده بودم، چنان که یاد آیه‌ی «ثم لتسألن یومئذ عن النعیم» افتادم. حضرت فرمودند: نه، خداوند شما را تنها از راه حقی که بر آن هستید، بازخواست می‌کند.

کامل‌ترین روایت را محمد بن یحیی صولی از ابو ذکوان و او از ابراهیم بن عباس نقل می‌کند که روزی خدمت امام رضا علیه السلام بودیم و ایشان فرمود: نعمت حقیقی در دنیا نیست. آن گاه یکی از فقها که در حضور ایشان بود، عرض کرد: مگر در کلام خداوند: «ثم لتسألن یومئذ عن النعیم» نیست، این نعمت، همان آب سرد است که در دنیا است؟ حضرت امام رضا علیه السلام با صدای بلند فرمود: «شما آن را چنین تفسیر کرده‌اید و آن را در گونه‌هایی بیان کرده‌اید که گروهی گفتند: آن نعمت، آب سرد است و گروهی گفتند: آن نعمت، غذایی دلپذیر

است. دیگران گفتند: آن نعمت خواب خوش است. حال آن که پدرم از امام جعفر صادق علیهما - السلام برایم نقل فرمود که چون نزد ایشان سخنان شما را درباره‌ی این کلام خداوند متعال: «ثم لتسألن يومئذ عن النعيم» بازگفتند، ایشان خشمگین شد و فرمود: خداوند متعال بندگان را از آن چه که به آنان ارزانی داشته، بازخواست نمی‌کند و به خاطر این نعمت‌ها بر آنان منت نمی‌گذارد؛ منت گذاشتن برای آفریدگان ناپسند دانسته شده است، حال چگونه چیزی که خداوند خالق، آن را برای آفریدگان نپسندیده؛ به خود او اضافه می‌شود؟ این نعمت تنها دوستی و ولایت ما اهل بیت علیهم السلام است که خداوند پس از توحید و نبوت، از آن بازخواست می‌کند؛ چرا که چون عبد در این باره به وظیفه‌ی خود عمل کرده باشد، او را به سوی نعمت بهشت که تمامی ندارد، رهسپار می‌کند.» بعد حضرت می‌فرمایند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی علیه السلام! همانا نخستین چیزی که عبد پس از مرگ از آن بازخواست می‌شود، گواهی به آن است که هیچ خدایی جز الله نیست و محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست و تو ولی مؤمنان هستی؛ مقامی که خداوند برای تو قرار داده و من برایت قرار داده‌ام. پس هر که به آن اقرار کند و آن را باور داشته باشد، به سوی آن نعمتی که جاوید است، رهسپار می‌شود». آن گاه ابو ذکوان پس از آن که حدیث را برایم روایت کرد، بدون این که از او سؤالی بپرسم، به من گفت: این حدیث را به دلایلی برایت روایت کردم، یکی این که از بصره به نزد من آمده‌ای، دیگر این که عمویت مرا از آن بهره‌مند کرد و دیگر این که من به زبان و شعر مشغول بودم و به موضوعی جز این دو نمی‌پرداختم؛ در همین هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که مردم به ایشان سلام می‌کردند و ایشان پاسخشان می‌داد. من نیز سلام کردم اما ایشان پاسخ مرا نداد. عرض کردم: ای رسول خدا! من از امت شما هستم. ایشان فرمود: آری، اما حدیث نعمت را که از ابراهیم شنیدی، برای مردم روایت کن. سپس محمد بن یحیی صولی می‌گوید: مردم این حدیث را از پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر کردند، با این تفاوت که در روایات آنان ذکر نعمت و این آیه و تفسیرش نیست، بلکه تنها روایت کرده‌اند که نخستین چیزی که بنده در روز قیامت از آن بازخواست می‌شود، شهادت و نبوت و ولایت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است.

روایت دیگری است که می‌فرماید: «به خدا سوگند آن نعمت غذا و نوشیدنی نیست، بلکه ولایت ما اهل بیت علیهم السلام است».

در روایت طولانی دیگری آمده است ابوحنیفه هنگامی که امام جعفر صادق علیه السلام وارد عراق شده بودند، خدمت امام جعفر صادق علیه السلام رسید و چند سؤال کرد، یکی از سؤال‌ها این بود که امر به معروف چیست؟ حضرت فرمودند: «همان معروف در میان آسمانیان و همان معروف در زمینیان است و آن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است. عرض کرد: فدایت شوم! منکر چیست؟ فرمود: «آن دو کس که در حق او ستم کردند و امر او را ربودند و مردم را بر او مسلط کردند». عرض کرد: پس این که مردی را مشغول نافرمانی خدا می‌بینی و او را از این کار باز می‌داری چیست؟ حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: «آن، امر به معروف و نهی از منکر نیست، بلکه آن تنها خیری است که آن را عرضه داشته است». ابوحنیفه عرض کرد: مرا از این کلام خداوند عزوجل «ثم لتسألن يومئذ عن النعيم» آگاه ساز. ایشان فرمودند: «به نظر تو آن نعمت چیست؟» عرض کرد: امنیت در آشیانه و سلامتی بدن و روزی حاضر. حضرت فرمود: «ای ابوحنیفه! اگر خداوند عزوجل در روز قیامت تو را باز می‌ایستاند تا از همه‌ی آن چه خورده‌ای و نوشیده‌ای تو را بازخواست کند، ایستادن تو بسیار به درازا می‌کشید». عرض کرد: پس آن نعمت چیست فدایت شوم؟ فرمود: «آن نعمت، ما هستیم که خداوند با ما مردم را از گمراهی نجات داد و با ما آنان را پس از نابینایی، بینا کرد و با ما پس از نادانی، آموخت». عرض کرد: فدایت شوم! پس چگونه قرآن تا به ابد نو می‌ماند؟ فرمود: «از آن جا که قرآن برای زمانی خاص جدای از زمانی دیگر قرار داده نشده که گذر روزها آن را کهنه کند، اگر چنین بود، قرآن پیش از نابودی دنیا، نابود می‌شد».

۲- تبیین سرفصل جدید پیرامون آیه آخر به «بازخواست عباد نسبت به حادثه‌سازی ائمه معصومین علیهم‌السلام در مقابل کلمه کفر (فرهنگ تکاثر)» بر اساس سه سطح تعریف از ولایت

۲/۱- عدم امکان تبیین «نعمت» به «ولایت» در صورت تعریف ولایت به امری اعتباری و قراری
ج: حال باید دید تعریف دین به فقه و بازخواست از مناسک و عمل به دین، با عنوان سوره تناسب
دارد یا خیر؟

گاه ولایت به یک منصب اعتباری تعریف می‌گردد و مصداق آن، ولایتی می‌شود که در
گذشته و امروز، جوامع را مدیریت می‌کنند. این اعتبار، به اعتبار مردم بازمی‌گردد که یک امر
حقیقی در خارج نیست. زیرا این منصب را «جعل» می‌کنند و یا مردم یک کشور «قرار»
می‌گذارند که این شخص، ولی و حاکم آن‌ها باشد. در این صورت مصادیق نعمت، حقیقی
هستند، یعنی اموری مانند آب و هوا در عالم خارج وجود دارند؛ اما ولایت این شخص خاص بر
مردم، یک امر اعتباری است. به بیان بهتر، بحث حکومت و ولایت، منصبی اعتباری است که
مردم بر اختصاص آن به یک فرد خاص توافق کرده‌اند و اگر توافق بر این فرد صورت نگیرد، فرد
دیگری والی خواهد شد. از طرفی، افعال ما به خودمان منسوب است و در یک وعاء مستقل،
لوازمات این فعل به خود ما برمی‌گردد. پس در این مبنا و تعریف تخصصی، سه وعاء معرفی
می‌شود که هیچ ربطی به یکدیگر ندارند و ارتباط آن‌ها به هم نیز دنبال نمی‌شود.

۲/۱/۱- تعریف دین به فقه به عنوان مجموعه قوانین اعتباری بر اساس این رویکرد

بر اساس این رویکرد، نمی‌توان نعمت را متناسب با مدلول روایات (یعنی ولایت) تعریف
کرد، بلکه آن امر اعتباری که به شرع نزدیک است، همان معنای قانون می‌باشد که کیف فعل ما
را نسبت به همه چیز تعیین می‌کند و در این صورت دین به فقه تعریف می‌شود. یعنی بحث
کیف فعل ما نسبت به نعمت است؛ اگر کیف فعل ما با شرع مطابق باشد، در مسیر ایمان حرکت

می‌کنیم و اگر کیف فعل غیر شرعی باشد، به سمت کفر خواهیم رفت. به تعبیر این مبنا، قوانین شرع از امور جعلی است؛ اما از این حیث که فعل ما در عالم خارج جاری است و به دنبال آن بهشت و جهنمی وجود دارد، آن را حقیقی هم می‌شمرند.

۲/۲- تغییر نحوه ولایت بعد از رنسانس بر اساس «مشارکت»، به معنای پذیرش اراده مادیون

توسط مافوق در چارچوب گفت‌وگو و عقلانیت سیاسی

معنای دیگر از ولایت، در تمدن جدید مطرح شده است. یعنی کسی مدیر عامل و یا رئیس است که با رأی‌گیری بر سرکار می‌آید و این شخص برای کسب آراء مردم، باید تناسباتی با حوائج مردم داشته باشد. در واقع مردم به حوائجشان توجه می‌کنند و بر اساس این که چه کسی به نحو بهتر حوائجشان را برطرف می‌کند و رفاه بیشتری برای آنان فراهم می‌کند، رأی می‌دهند. البته این بحث در عمق خود به فلسفه‌ی دموکراسی و حقیقی‌بودن جامعه و علل المعالیل نسبی منتهی می‌شود و در این زمینه، ادعاهایی مطرح می‌شوند.^۱

البته بررسی این مبنا و بحث از صحت و سقم آن، بحث دیگری می‌طلبد اما بر اساس این مبنا، تمدنی ساخته شده که رنگ و بوی دیکتاتوری و سلطنت و امپراطوری و خشونت‌های علنی را ندارد و آن نحو از روابط اجتماعی و مدیریت را - که مربوط به دوران قبل از رنسانس بوده - کنار زده است. در واقع بعد از رنسانس، مدیریتی به وجود آمده که در آن، زیردستان نیز می‌توانند رأی دهند و در سرنوشت جامعه مشارکت کنند. به عبارت دیگر، زندگی اجتماعی و مدیریت عالم تغییر کرده و در ظاهر، مشارکت در تصمیم‌گیری را برای معاونت‌ها و لایه‌ی میانی جامعه و حتی عموم مردم می‌پذیرند. دیگر این‌طور نیست که یک نفر روی سریر سلطنت بنشیند و در صورت طرح سخنان مخالف، دستور دستگیری و اعدام را صادر کند! بلکه حتی روسای کشورها، بعد از ملاقات با یکدیگر و در مقابل خبرنگاران، به راحتی از مواضع کسی که

۱- البته قائلین به رویکرد اول، به مبنای دوم توجهی ندارند و از عینک خود، همه امور اجتماعی را اعتباری می‌دانند؛ و لو اینکه به تفصیل، از مباحثی مانند تحقیقات میدانی و کنترل عینیت و ... سخن رانده شود.

تا چند دقیقه قبل، سرگرم صحبت با او بوده‌اند، انتقاد می‌کنند و موضع مخالف خود را علنی بیان می‌نمایند. پس آنچه که از روابط مدیریتی در مقابل چشمان مردم است، «فرهنگ مشارکت» می‌باشد که در آن «گفت‌وگو» و «عقلانیت سیاسی» اصل است. البته در مباحث دیگری باید تبیین کرد که «باطن» این روابط، صورت متفاوتی دارد اما حداقل این است که در روبنای قضیه، مظاهری از فرهنگ مشارکت قابل مشاهده است.

۲/۳- تبیین سطح سوم از معنای ولایت به ایجاد انقطاع برای اراده‌های مادون از طریق قدرت و کارآمدی عینی (مدیریت حادثه‌سازی)

در رویکرد سوم نسبت به بحث ولایت، دیگر این نحو نیست که دو طرف با هم گفت‌وگو کنند تا برای مشارکت و همکاری به توافق برسند. یا رأی‌دادن در این مبنا، بدین معنا نیست که یک طرف، دستگاه حاکم و یک عده نیز، محکوم باشند؛ بلکه جاذبه‌ای ایجاد می‌شود که در آن جاذبه، زبان حال همه‌ی ملت‌ها «بابی أنت و أمی و أهلی و مالی» است و همه‌ی وجوه یک ملت، برای آن جاذبه خرج شده و فدا می‌شود. اما آن «جاذبه» چیست؟ برتری کارآمدی و قدرت و تکنولوژی جدید در برابر تمامی دولت‌ها و ملت‌ها؛ آن هم به گونه‌ای که همگی تقاضای آن را دارند. حتی اگر نرخ دستیابی به آن، فدا کردن همه‌ی دارائی‌های یک ملت و سکوت در برابر مظالمی باشد که صاحبان این صنعت و تکنولوژی جدید در دنیا انجام می‌دهند.

۲/۳/۱- تبیین عینی «مدیریت حادثه‌سازی کفر» در ایجاد انقطاع و سجده جوامع بشری نسبت به آثار ماده در امور سیاسی و اقتصادی از طریق تکنولوژی

همان مطلبی که در مباحث قبلی^۱ پیرامون تغییر مقیاس شهوت عرض شد، در مظاهر این تمدن کاملاً مشهود است. به‌طور نمونه، امروزه هر نوع نوشیدنی و خوردنی چهار فصل در دسترس ماست. یعنی در نیم‌گروه‌ای که برودت هوا حاکم است، میوه‌های زمستانی تولید می‌شود

۱- جلسه اول تفسیر سوره ماعون، صفحه ۱۰

و در نیم‌کره‌ای که گرمای هوا بیشتر است، میوه‌های تابستانی تولید می‌شود و میوه‌های تابستانی از این نیم‌کره به آن سوی دنیا و میوه‌های زمستانی از آن نیم‌کره به این طرف منتقل می‌شود و وسیله‌ی این انتقال سریع، همین کشتی و هواپیمایی است که با تکنولوژی ساخته می‌شود. در این صورت است که در تمامی طول بیست و چهار ساعت، هر چیزی که متعلق شهوت قرار بگیرد - چه زمستانه و چه تابستانه - در بازار قابل دسترسی است! حال اگر انسان بتواند آنچه را که به آن تمایل پیدا کرده تهیه کند، احساس عزت پیدا می‌کند و اگر نتواند، احساس خواری کرده و در نهایت، باید راهی برای تهیه کردن آن پیدا کند. ضمن این که این راه، مسیری است که به صورت قاعده‌مند و علمی تعریف شده است و حتماً لازم نیست که کسی به خاطر فقر، دست به دزدی بزند بلکه می‌تواند در سیستم استخدام شود. این یک نحوه مدیریت و ولایت دیگر است که به آن «مدیریت حادثه‌سازی» می‌گوییم. «مدیریت حادثه‌سازی» یعنی در برابر هفت‌میلیارد انسان ساکن کره‌ی زمین، قدرتی (از جنس خودرو، هواپیما، کشتی، سلاح و...) داشته باشید که بتوان همه‌ی کشورهای دیگر را تحت تسخیر در بیاورید. این قدرت، جاذبه‌ای ایجاد می‌کند که کشورهای جهان برای کفر و دنیاپرستی صاحبان آن، «بایی اُنت و اُمی و اُهلی و مالی» می‌گویند؛ یعنی برای ملت‌ها انقطاع ایجاد می‌کند!

به‌عنوان مثال هویت ملت ویتنام، مبارزه بر ضد آمریکا بود و آوازه‌ی آنان به عنوان یک ملت مقاوم در همه‌ی دنیا پیچیده بود؛ چون ابرقدرتِ زمان خود را به استیصال کشانده بودند و به خاطر وطن خود در مقابل آمریکا مقاومت کرده بودند. اما با گذشت چند دهه، امروز به این جمع‌بندی رسیده‌اند که اشتباه کردند؛ زیرا این ابرقدرت‌ها صاحبان ثروت و علم دنیا بودند و مقابله با آن‌ها باعث عقب‌افتادگی ویتنام شده است. لذا رسماً تصمیم خود برای توسعه‌یافتگی را اعلام کردند و وقتی دریافتند که این راه با دعوت از رئیس‌جمهور آمریکا آغاز می‌شود، حضور او در کشور خود را پذیرفتند؛ بدون آن که حتی نوعی از عذرخواهی نسبت به ملت ویتنام انجام شود. در حال حاضر نیز برنامه‌های توسعه‌ی این کشور تنظیم شده و به دلیل برقراری ارتباط با بُت بزرگ، مورد پشتیبانی آن قرار گرفته‌اند. این یک نمونه‌ی بارز از «مدیریت حادثه‌سازی»

است که با ایجاد جاذبه، باعث می‌شود یک ملت، هویت گذشته‌ی خود را نفی کند و از آن سخنی به میان نیاورد تا به این مواهب دسترسی پیدا کند.

پس در این نوع از مدیریت، نیازی به «فرماندهی و فرمانبری» نیست بلکه مردم از جان و دل به دنبال آنچه که حادثه‌سازان می‌پسندند، خواهند رفت و علت، این است که - نعوذ بالله - اموری را نازل منزله‌ی آیات الهی ساخته و پرداخته می‌کنند و اساساً سحر به همین معناست! زیرا در طول تاریخ نیز پرچمداران طغیان، در مقابل آیات و معجزات انبیاء الهی، قدرتی ایجاد می‌کردند که مردم را به وسیله‌ی آن فریب دهند. امروز هم قدرت کامپیوتر، لب‌تاب، هواپیما و دیگر مظاهر این تمدن، همین نقش را ایفا می‌کنند. حتی وقتی نوع سلاح‌های یک کشور اعلام می‌شود، نشانگر میزان قدرت دفاعی آن کشور است؛ یعنی با چه کشورهایی می‌تواند بجنگد یا آنان را تهدید کند و در مقابل کدام یک از کشورها مجبور است عقب‌نشینی کرده یا سکوت اختیار کند. چنین اموری است که جاذبه‌ی اجتماعی ایجاد می‌کند و لوازم این جاذبه، انقطاع ملت‌ها و دولت‌ها نسبت به داشتن و نداشتن این ابزار و سجده در برابر آنهاست. مردم در گذشته، فرزندان خود را در یک مناسک خاص برای بُت‌ها ذبح می‌کردند؛ چون در آن روز «بُت» را مظهر قدرت می‌دیدند. اما مظهر قدرت در این دوران، «تکنولوژی» است و لذا هنگامی که کشورهای صاحب تکنولوژی همانند آمریکا درخواست کمک امنیتی و نظامی کنند، کشورهای ضعیف‌تر باید اطاعت کنند و فرزندان خود را به جنگ بفرستند و کشته بدهند و الا آن کشور، از سرمایه‌گذاری و تکنولوژی خارجی محروم خواهد شد.

براین اساس امروزه دیگر بُت سنگی و چوبی وجود ندارد تا انسان‌ها در مقابل آنها ذبح شوند، بلکه تکنولوژی و یک روابط اجتماعی است که سرهای جوانان ملت‌های مختلف، باید برای هدیه به این آستان، بریده شود! در زمان شاه نیز نرخ آواکس‌هایی که شاه از آمریکا خریداری می‌کرد، مشارکت ارتش ایران در سرکوب مبارزین ظفّار در عُمان بود. اتفاقاً این طور نبود که ارتش در این زمینه، بصورت تحمیلی عمل کند بلکه به سرباز داوطلب، بیست هزار تومان، به درجه‌داران داوطلب، حدود سی و پنج هزار تومان و به افسران داوطلب، پنجاه هزار تومان به بالا پرداخت

می‌کردند. چتر بازهای ایرانی که به ظفار رفته بودند، بعد از کشته شدن، جنازه‌هایشان به صورت مخفیانه دفن می‌کردند تا تنش‌های سیاسی در پی نداشته باشد!

پس این نیز یک نحوه قربانی‌شدن است که به جای بچه‌ی کوچک، سربازان و افسران جوان با رغبت و شوق به سمت مرگ می‌روند! امروز همانند دویست سال پیش نیست که کشتی‌های انگلیسی و اسپانیایی و پرتغالی از آن طرف دنیا راه بیافتند و با تصرف سرزمین‌های بزرگ، جمعیت زیادی از سیاه‌پوستان آفریقایی را به بردگی ببرند؛ بلکه به جای چنین کاری، مغزهای متفکر را به بردگی می‌برند و اینان، نخبگان کشورهای مختلف هستند که مشتاق ادامه‌ی تحصیل در آمریکا یا اروپا می‌باشند! البته به جای زور، غلبه و رعب - که برای تأدیب بردگان سیاه‌پوست استفاده می‌شد - چک‌های بدون امضاء می‌دهند و با ادبیات بسیار زیبایی، تمامی مخارج آن‌ها را تقبل می‌کنند. لذا نخبگان با همه‌ی هویت خود مشغول تحقیق در این کشورها می‌شوند و آنان استفاده می‌کنند!^۱

بنابراین در این نحوه مدیریت، بشر به سجده بر «آثار ماده» وادار می‌شود، نه خود ماده (سنگ و چوب)! یعنی آثار ماده را به صورت علمی کنترل می‌کنند و نتیجه‌ی آن، گوشی موبایل و کامپیوتر می‌شود؛ دستگاهی که به شما قدرت می‌دهد با تمامی اطلاعات در سرتاسر دنیا ارتباط برقرار کنید و قدرت علمی ملت خود را افزایش دهید. این، ولایت مُدرن است.

حال آیا وقتی برای این نوع از مدیریت، جان‌های زیادی فدا می‌شود و بر اساس آن، دویست کشور دنیا هماهنگ می‌شوند، باید آن را مقوله‌ای حقیقی دانست یا اعتباری؟! به‌طور نمونه، مقام معظم رهبری دام‌ظله تأکیدات زیادی در رابطه با استفاده از تولید داخلی داشتند اما افراد در

۱- اخیراً فیلم بسیار جالبی ساخته شده بود که نشان می‌داد نخبگان مهاجر در پروژه‌های امنیتی و اطلاعاتی آمریکا کار می‌کنند. وقتی پدر یکی از این نخبگان از این موضوع با خبر شده بود، گفته بود: «من راضی به این کار نیستم؛ چون نتیجه‌ی فعالیت‌های تو، بمب و موشکی است که بر سر بی‌گناهان ریخته می‌شود.» البته این مسأله، هنوز هم به فرهنگ تبدیل نشده است، بلکه فعلاً این فیلم را ساخته‌اند تا با فرهنگ‌سازی در این زمینه، برای ملت ایران تنفر پیدا شود و فرار مغزها از ایران کاهش پیدا کند. حال چه کسی کل امت اسلامی را بیدار کرده است؟ این بیداری و هوشیاری و فهم را حضرت امام‌قدس‌سره به وجود آورده است و همه مدیون ایشان هستیم! به تعبیر مقام معظم رهبری دام‌ظله ملت ایران در هر عرصه و در هر جا که بیدار شد، به دلیل راهی بود که حضرت امام‌قدس‌سره در برابر ما گشوده است.

خرید، مدام به فکر یافتن جنس با کیفیت هستند و طبیعی است که جنس آمریکایی یا اروپایی کیفیت بالاتری دارد. در این صورت، کارشناس لب‌تاپ یا موبایل که طرف مشورت شما قرار گرفته، شما را به خرید کالای خارجی توصیه می‌کند و لو متدین و شیفته‌ی رهبری و اهل شرکت در مناسبت‌های انقلابی باشد!

۲/۳/۲- تبیین نمونه‌های عینی مدیریت حادثه‌سازی کفر در عرصه علمی و فرهنگی

برای تبیین بیشتر معنای «ایجاد جاذبه» در مدیریت حادثه‌سازی چند نمونه‌ی عینی مطرح می‌شود؛ صدا و سیما مطابق رویه خود، از رتبه‌های برتر کنکور دعوت می‌کند تا در گفتگوی خبری شرکت نمایند. یکی از سؤال‌های مجری از آنان این بود که اگر برای شما دعوت‌نامه‌ای از کشورهای خارجی فرستاده شود، عکس العمل شما چیست؟ شخصی که در کنکور، رتبه‌ی اول رشته‌ی علوم انسانی را بدست آورده بود، پاسخ داد: «من قطعاً به این دعوت‌نامه پاسخ مثبت می‌دهم؛ چون من در کسب نمرات بالا و درس‌خواندن در میان خانواده مشهور بودم و در مقابل، فرزند یکی از بستگان، همیشه از لحاظ علمی عقب بود و از این مسأله رنج می‌برد، در نهایت پدر و مادرش تصمیم گرفتند زندگی‌شان را بفروشند و به کشور فرانسه سفر کنند تا فرزندشان در آن جا ادامه‌ی تحصیل بدهد. او نیز یک رشته‌ی خوب مهندسی را انتخاب کرد و بسیار پیشرفت کرد و از ما جلو افتاد. طبیعتاً مشخص است که پیشرفت او به استعدادش بر نمی‌گردد، بلکه مربوط به محیط آن جاست.»

یا یکی از اساتید سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی که به یکی از کشورها بورسیه شده بود، پس از مدتی به ایران برگشت و می‌گفت: «در همان ابتدا ورود به آن کشور اعلام کردم که می‌خواهم در اسرع وقت و با بالاترین ظرفیت، در مدت یک سال و نیم مدرک دکتری را بگیرم و به ایران برگردم. آن‌ها نیز برایم برنامه‌ریزی کردند و گفتند: باید در هر روز، بیست ساعت و در روزهای تعطیل، شش ساعت درس بخوانید. یعنی در روز، بیشتر از چهار ساعت استراحت نکنید که دو ساعت می‌خوابید و دو ساعت دیگر را برای غذا و نماز و حمام و غیره صرف می‌کنید.»

سپس در ادامه می‌گفت: «بروید و معجزه را در آن‌جا ببینید! برنامه‌ریزی آن‌ها معجزه است و من استعدادها را در آن‌جا شناختم.» یعنی این وضعیت را به شخصه چشیده بود و این وجدان خود را برای دیگران منتقل می‌کرد. بعد می‌گفت: «الان در فکر این هستم که بمانم یا برگردم! تا ساعت سه نیمه شب، کتاب ترجمه می‌کنم تا به این صورت، خودم را راضی کنم و در ایران بمانم. چون با فشاری که به من وارد شد، خلاقیت‌ها و استعدادها را بروز کرده بود.» البته نمونه‌های زیادی از این دست وجود دارد و این، یعنی جاذبه!

۲/۴- جریان ولایت حادثه‌سازی در مدیریت خداوند متعال از ابتدای خلقت تا روز قیامت از

طریق آیات و معجزات الهی

از سوی دیگر به نظر می‌رسد که از ابتدای هبوط حضرت آدم علیه‌السلام تا روز قیامت، نحوه ولایت خدای متعال از نوع سوم بوده است. یعنی حضرت حق جلّت‌عظمته مرتباً جاذبه ایجاد می‌کند تا عباد بر اثر آن، وارد دستگاه الهی شوند. در ایجاد ایمان، هدایت، لذت و بهجت خدای متعال و تمامی موضوعات دینی، ولایت خداوند متعال از سنخ ولایت حادثه‌سازی بوده است و همه‌ی بندگان را نیز به همین صورت دعوت می‌کرده و مظهر آن هم، آیات الهی است که جاذبه‌ی نورانی ایجاد می‌کند.

۲/۴/۱- حضرت امام خمینی قدس‌سره به مثابه آیه‌ی الهی در قرن بیستم؛ به علت ایجاد وحدت کلمه‌ی

امت اسلامی برای مبارزه با ظلم و استکبار جهانی

این نحوه از ولایت خدای متعال، در وجود حضرت امام خمینی قدس‌سره در قرن بیستم منعکس شد و امروزه برای همه قابل درک هست. خدای متعال از طریق حضرت ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه، یکی از سربازان ایشان را در مقیاسی عمیق پرورش داد و این آیه هنوز در حال درخشش در دنیاست. مردم ایران به «دعوت الی الله» که توسط حضرت امام قدس‌سره طنین‌انداز شد، پاسخ گفتند و امروز بعد از سی سال، ده‌ها کشور از امت اسلامی بوسیله‌ی این دعوت و این

کلمه‌ی الهی بیدار شده و تصمیم گرفته‌اند تا زیر بار کفر نروند. در صورتی که همه‌ی جاذبه‌های مدیریتِ حادثه‌سازیِ مادی نیز وجود دارد و حتی این جاذبه‌ها در کشورهای سنی، دارای عمق بیشتری است. به نظر می‌رسد اگر آمارگیری انجام شود، شاهد روند رو به کاهش مهاجرت نخبگان در آن کشورها خواهیم بود و این، تابعی از پیشرفت انقلاب اسلامی در ایران است. البته نه فقط این شاخصه، بلکه کل شاخصه‌های مربوط به تمدن غرب در کشورهای اسلامی به تدریج در حال کاهش است. یعنی اگر کاهش معناداری در حال حاضر نداشته باشد طی چند سال آینده حتماً کاهش خواهد یافت و در نقطه‌ای شکسته خواهد شد.

بنابراین مدیریت حضرت امام‌قدس‌سره از نوع جهانی‌شدنِ کلمه‌ی توحید و ابلاغ آن به تمامی دنیا بود که در دوران غیبت سابقه‌ای نداشته است. در واقع مردم ایران آیه‌ی حقیقی الهی و آیت‌الله العظمی به معنای واقعی کلمه را در حضرت امام‌قدس‌سره مشاهده کردند و خدای متعال اراده کرد که در همه‌ی دنیا و در تاریخ، نام ایشان باقی ماند. پس این هم یک نحوه ولایت است.

۳- جمع‌بندیِ تفسیر آیه‌ی آخر (سؤال از نعیم) به «سؤال از جاذبه و حادثه‌سازی

عینیِ اولیای الهی در هجمه به کلمه کفر»

پس در نتیجه آن‌چه که مورد بازخواست قرار می‌گیرد، جاذبه‌ی حضرت نوح، جاذبه‌ی حضرت ابراهیم، جاذبه‌ی حضرت موسی و حضرت عیسی و جاذبه‌ی حادثه‌سازیِ پیامبر اکرم و همه‌ی معصومین‌علیهم‌السلام، در همه‌ی زمان‌هاست که حتی قابل مقایسه با عملکرد حضرت امام‌قدس‌سره نیست. اما شهوت و ضلالت در آن دوران به میزانی غلیظ بوده که نام این اولیاء بزرگ الهی را منزوی می‌کرد. والا به‌طور نمونه در روایات وارد شده که وجود مبارک ائمه‌اطهار‌علیهم‌السلام، در هر جایی که قدم می‌گذاشتند، آن عرصه پرنور می‌شد. از ابتدای تولد تا رسیدن به مقام امامت نیز همگان این نورانیت را حس می‌کردند. کلامشان هم نورانی بوده است و در هر مباحثه‌ای، دستگاه مقابل را منفعل می‌کردند. به همین دلیل بوده که دستگاه حاکم سریعاً با این گونه مجالس برخورد می‌کردند که در نهایت نیز این بزرگوران را در شهر دیگر

محصور نمودند. یعنی همه‌ی مواضع ائمه معصومین علیهم السلام، دقیقاً دستگاه طغیان را بهم می‌ریخت و این مسأله، در طول دویست و پنجاه سال ادامه داشته است؛ لذا مختص به قیام امام حسین علیه السلام نبوده است.

در واقع نحوه‌ی تولد، سلوک، مشی و موضع‌گیری همه‌ی انبیاء و اوصیاء الهی، به نحوی بوده که کلمه‌ی کفر را نشانه می‌گرفته و ضربه‌ای اساسی به آن وارد می‌کرده است. کلمه‌ی کفر نیز موضوعی بوده که توسط پرچمداران طغیان، مبنایی برای ساخت جامعه، حکومت، تمدن قرار می‌گرفت. البته اولیاء الهی علاوه بر شجاعت انقلابی، همه‌ی قدرت‌های معنوی عالم و همه‌ی امدادهای الهی را داشتند.

بنابراین ولایت باید به این صورت معنا شود و از این ولایت است که در روز قیامت سؤال می‌شود. البته باید توجه داشت که شعاع نور این نوع ولایت، در تمام کشورها حتی در سرزمین‌های دور افتاده‌ای چون آفریقا به ظهور و بروز رسیده و حجت بر همه تمام شده است.

۳/۱- تناسب فرهنگ مذهب با مدیریت حادثه‌سازی؛ با توجه به شکل‌گیری دعوت الهی بر اساس آیات و معجزات (نه امر و نهی و قانون)

پس به‌طور خلاصه، ابتدا معنای این آیه‌ی آخر از روایت اخذ شد که همان ولایت بود؛ یعنی دین صرفاً به مناسک تعریف نشد. بعد سه سطح «اعتباری، مشارکتی و حادثه‌سازی» از بحث عقلانی پیرامون ولایت طرح و تبیین شد و سپس در مرحله‌ی سوم، به کل قرآن تطبیق داده شد. یعنی با رجوع به قرآن و فرهنگ ادیان معلوم گردید نحوه‌ی مدیریت خدای متعال با کدام یک از این سه مدیریت هماهنگ است. به عبارت بهتر، این بحث مطرح شد که گزارش قرآن از حرکت فرهنگ مذهب، با کدامیک از این انواع مدیریت سازگار است؟ به‌طور نمونه، ناقه‌ی حضرت صالح علیه السلام چه اثری بر مردم آن شهر و قوم داشت؟ و از کدام نمونه‌ی مدیریتی بود؟ عصای حضرت موسی علیه السلام و زنده کردن مردگان به دست حضرت عیسی علیه السلام و بسیاری دیگر از این نمونه‌ها با کدام نوع از ولایت‌ها تناسب دارد؟ معلوم شد این نحوه ولایت، از سنخ

«إذا امر مولا بعبد» (امور اعتباری) نیست؛ بلکه از سنخ ولایتِ حادثه‌سازی است؛ زیرا ولایت به صورتِ «إذا امر مولا بعبد»، مرتبط با قانون و امر و نهی است، نه ناقله‌ی حضرت صالح و عصای حضرت موسی علیهما السلام! یعنی جاذبه‌ای که خدا ایجاد می‌کرد تا بوسیله‌ی آن مردم را به دستگاه ایمان دعوت نماید و آن را در قرآن نقل فرموده، موضوع این تعریف از مدیریت (مدیریت اعتباری) نیست. چون قرآن نمی‌گوید هر پیغمبری به ابلاغ امر و نهی محدود بوده است و لذا تمامی قصص قرآن، راجع به آیات و معجزات است، نه اوامر و نواهی. در واقع در قصص حضرت یوسف، حضرت یعقوب، حضرت ایوب و دیگر انبیاء الهی علیهم السلام، تماماً از آیات الهی سخن به میان آمده و این نحوه‌ی مدیریت خداوند است که با حادثه‌سازی، دستگاه طغیان را به چالش و انزوا می‌کشانند.

البته بیان شد که نحوه‌ی مدیریت کفار و منافقین نیز در امر و نهی خلاصه نمی‌شود؛ زیرا آنان نیز حادثه ایجاد می‌کنند. روشن است که اگر کسی قدرت حادثه‌سازی داشته باشد، در سطح پایین‌تر مدیریت نمی‌کند و وقتی قادر بر نابودی هویت طرف مقابل باشد، نه تخفیف می‌دهد و نه کوتاه می‌آید. پس نه دستگاه خدا چنین کاری را انجام می‌کند و نه دستگاه ابلیس.

۳/۲- بررسی اجمالی سند و دلالت روایات ذیل آیه آخر

در پایان، تذکر این مطلب دور از فایده نیست که بعضی از روایات ذیل آیه آخر، اموری از قبیل سلامتی، امنیت و غذا را نیز از مصادیق «نعیم» معرفی کرده‌اند، اما باید توجه داشت که این دسته از روایات، از نظر سندی اصلاً قابل مقایسه با دسته‌ی اول نبودند. از طرفی غیر از بحث سندی، دسته‌ی اول از روایات که «نعیم» را به «ولایت» معنا کردند، مدلول روایات دسته‌ی دوم را نیز نفی می‌کند؛ یعنی ائمه معصومین علیهم السلام صراحتاً تطبیق «نعیم» به اموری مثل غذا، نوشیدنی، امنیت و... را نفی می‌کنند. نکته‌ی دیگر این که اساساً روح و کلیت سوره به فرهنگ تکاثر و علم و تجزم پرداخته و این مقولات تنها با ولایت حادثه‌سازی محقق می‌شود.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

جلسه چهارم سوره تکاثر

«فرهنگ تکاثر» به عنوان مجرای جریان اراده و
کشیدگی وجودی وُلات اجتماعی کفر بر مبنای
مدیریت حادثه‌سازی؛ علت انحصار بازخواست الهی
به امر «ولایت»

شناسنامه

نقد و نقض تفسیر المیزان و طرح مقدماتی پیرامون منزلت قرآن کریم در تکوین، تاریخ، جامعه

عنوان جلسه: «فرهنگ تکاثر» به عنوان مجرای جریان اراده و کشیدگی وجودی وُلات اجتماعی کفر بر مبنای مدیریت حادثه‌سازی؛ علت انحصار بازخواست الهی به امر «ولایت»

جلسه: چهارم سوره تکاثر (جلسه هفتاد و سوم تفسیر قرآن)

استاد: حجت‌الاسلام و المسلمین مسعود صدوق

تنظیم: حجت‌الاسلام احمد زیبایی‌نژاد

فهرست: حجت‌الاسلام محمدصادق حیدری

ویراستاران ارشد: حجج اسلام احمد زیبایی‌نژاد و محمدصادق حیدری

کارشناس ویراست: حجت‌الاسلام روح‌الله صدوق

پیاده‌کننده صوت: خانم فاطمه صدوق

نمونه‌خوانی: حجت‌الاسلام حسن صدوق

حروف‌چینی: خانم‌ها فاطمه صدوق و فهیمه فداکار

تاریخ جلسه: ۱۳۹۱/۹/۱۸ به مدت: ۵۵ دقیقه

تاریخ تنظیم: ۱۳۹۳/۸/۲۲

فهرست

- ۱- «تمامی ابعاد تمدن‌ها و جوامع» به‌عنوان مجرای جریان اراده و کشیدگی وجودی وُلات کفر یا ایمان بر مبنای مدیریت حادثه‌سازی..... ۴
- ۱/۱- قبول مسؤولیت همه وجوه یک تمدن توسط وُلات حادثه‌ساز؛ علت تبدیل آنان به عناصر تاریخی ۵
- ۱/۲- مدیریت حادثه‌سازی، علت ایجاد ایمان و انقطاع نسبت به وُلات از طریق «آیه» در دستگاه ایمان و «سحر و تفرعن» در دستگاه کفر..... ۶
- ۱/۳- مأموریت پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله در برابر «فرهنگ تکاثر» و وُلات آن، به‌عنوان یک روابط اجتماعی در مقیاس جهانی ۷
- ۲- تقوم جامعه به تاریخ، علت حضور اراده وُلات اجتماعی (عناصر تاریخی) در هماهنگ‌کردن «گذشته، حال و آینده» برای بهینه عملکرد دستگاه کفر یا ایمان (ولایت بر زمان) ۸
- ۳- اطلاق و پوشش ولایت حادثه‌سازی نسبت به همه عرصه‌های زندگی؛ علت انحصار بازخواست الهی به امر ولایت ۱۲
- ۳/۱- رحمت و عفو دستگاه الهی نسبت به مُحبین اهل بیت‌علیهم‌السلام؛ علی‌رغم تقصیر نسبت به امر «ولایت» (مهم‌ترین واجب الهی) ۱۴
- ۳/۲- ضرورت امتحان مُحبین اهل بیت‌علیهم‌السلام نسبت به عقلانیتِ فقهاء در عصر غیبت؛ جهت ارتقاء ظرفیت آنان برای پذیرش ولایت معصومین‌علیهم‌السلام ۱۶



۱- «تمامی ابعاد تمدن‌ها و جوامع» به عنوان مجرای جریان اراده و کشیدگی

وجودی وُلات کفر یا ایمان بر مبنای مدیریت حادثه‌سازی

حجت‌الاسلام محمدصادق حیدری: در بحث گذشته بیان شد که مرحوم علامه طباطبایی‌ره سؤال از نعیم را به سؤال از عمل به دین تفسیر کرده بودند و در نقد آن مطرح شد این تفسیر با ظاهر روایات مخالف است؛ چون بر اساس دلالت روایات، عباد از ولایتِ ائمه معصومین علیهم‌السلام بازخواست می‌شوند. سپس در توضیح و تحلیل «ولایت»، مدیریت و ولایت در سه سطح معنا شد: ۱- در سطح مولویت (اعتباریات)؛ ۲- در سطح مشارکت؛ ۳- در سطح حادثه‌سازی. با نمونه‌هایی که از مدیریت حادثه‌سازی ذکر شد، شاید بتوان این‌طور جمع‌بندی کرد که مدیریت حادثه‌سازی، مدیریتی است که از طریق کارآمدی عینی، یک جاذبه‌ی اجتماعی ایجاد می‌کند که در آن به فرمان و دستور نیازی نیست؛ زیرا طرفی که قرار بود فرمان‌پذیر باشد، خودش با حالت انقطاع و میل کامل، به سمت آن فضایی که ولیّ جامعه ایجاد کرده، حرکت می‌کند. حال طبق این تعریف از ولایت و مدیریت حادثه‌سازی، بازخواست عباد از خود ائمه معصومین علیهم‌السلام به چه صورت تبیین می‌شود؟

حجت‌الاسلام و المسلمین مسعود صدوق: گاه یک فرهنگ یا روابط اجتماعی در مقیاس جهانی، به صورت مستقل تعریف می‌شود و ارتباط این فرهنگ به وُلات آن، ملاحظه نمی‌شود، لذا ربط این

دو از یکدیگر بُریده می‌شود. اما گاه این فرهنگ، یک مقوله‌ی انسانی دانسته شده و جزئی از پیکره‌ی وجودیِ ائمه‌ی کفر یا ائمه‌ی نور محسوب می‌شود. به عنوان مثال، هر انسان سالمی بر دست خودش حاکم است و می‌تواند آن را به سمت بالا حرکت داده و سپس آن را به سمت پایین بیاورد؛ همان‌طور که می‌تواند چشم خود را ببندد و لحظه‌ای بعد، آن را دوباره باز کند. در واقع اراده‌ی انسان در دست و سایر اعضای بدنش حاضر است. به هر اندازه که اراده‌ی انسان، در بدنش حضور دارد، اراده‌ی او در نحوه‌ی فکر کردن و علاقه‌مندی به یک فکر دانشگاهی یا حوزوی نیز حاضر است.

بر این اساس، همان‌طور که اراده‌ی ائمه‌ی کفر در اعضاء بدن آنها حاضر است، در روابط اجتماعی و فرهنگ جامعه نیز حضور دارند و در این صورت، «فرهنگ تکاثر» نیز کشیدگی وجودیِ ولّاتی مانند خسرو پرویز، قیصر روم، ابوجهل، ابوسفیان و شیخین است. یعنی اینان هستند که صانع و سازنده‌ی فرهنگ و روابط اجتماعی کفر می‌باشند. به عبارت دیگر، سیاست‌گذاران و کسانی که قانون‌های متناسب با این بستر را پدید می‌آورند و اساساً یک تمدن را به وجود می‌آورند، اینان هستند؛ نه این‌که این عناصر به صورت مستقل از تمدن فرض شوند و تمدن نیز مقوله‌ی دیگری محسوب شود! در واقع به هیچ‌وجه نمی‌توان تمدن و روابط اجتماعی را از پیکره و کشیدگی وجودیِ این عناصر جدا کرد و تفکیک نمود؛ چون اراده‌ی آنان هر لحظه در این عرصه حاضر است.

۱/۱- قبول مسؤولیت همه وجوه یک تمدن توسط ولّات حادثه‌ساز؛ علت تبدیل آنان به عناصر

تاریخی

البته بعد از مرگ ولّات کفر، وارثان آنها جایگزین می‌شوند؛ یعنی متفکران بعدی، این فرهنگ را سینه به سینه منتقل می‌کنند. دستگاه ایمان هم همین‌طور است و انبیاء نیز فرهنگ الهی را سینه به سینه به اوصیاء خود منتقل می‌کنند. بنابراین تمام صنعت، هنر، رسانه و دیگر ابعاد یک تمدن، جزئی از پیکره‌ی وجودیِ این عناصر می‌باشد، لذا همه‌ی بار تمدن و نیروهای

انسانی آن و تغییراتی را که در طبیعت به وجود می‌آید، بر دوش این‌ها می‌آید و این افراد برای یک تمدن، جایگاهی همانند ریشه برای یک درخت را دارند.

برای مثال وقتی یک مهندس وارد یک ساختمان می‌شود، فوراً متوجه می‌شود که این ساختمان، چهار نقطه‌ی ثقل دارد که همه‌ی بار ساختمان را به شناژ برمی‌گرداند. لذا سریعاً ستون‌ها را تشخیص می‌دهد و شرایطی را که رعایت آن برای تعمیر خانه لازم است، تعیین می‌کند تا تغییرات مورد نظر باعث ضربه به نقاط ثقل نشود ولی کسی مهندس و معمار نباشد، متوجه این امور نمی‌شود. وضع فرهنگ و تمدن‌ها هم همین‌طور است؛ ستون‌هایی دارند که فشار کل یک تمدن، از طریق این ستون‌ها به ریشه‌ها باز می‌گردد و ولات، همه‌ی بار یک تمدن را به دوش می‌کشند و البته با همه‌ی وجوه یک تمدن، لذت نیز می‌برند. به همین دلیل است که مقیاس لذت‌بردن عناصری مانند شیخین در گذشته یا شخصیت‌هایی مثل ابوما در امروز، اساساً برای ما قابل فهم نیست و ما فقط نموده‌های کمی و ظاهری آن‌ها (نوع تفریح، پوشش، خوراک و...) را می‌بینیم. بنابراین بار یک تمدن در ابعاد سیاست، فرهنگ و اقتصاد به اراده‌ی این ولات برمی‌گردد. در واقع آنان در همین سطح فشار را تحمل می‌کنند و در همین سطح نیز لذت می‌برند. لذا همان جمله‌ای که راجع به معصومین علیهم‌السلام وارد شده که «کیف أصف حسن ثنائکم»، باید در جهت عکس، برای ائمه‌ی کفر و نفاق گفته شود. یعنی چگونه می‌توان عمق فسادى که او ایجاد می‌کند را توصیف کرد؟! واقعاً عقل ما ظرفیت درک فساد این عناصر را ندارد.

۱/۲- مدیریت حادثه‌سازی، علت ایجاد ایمان و انقطاع نسبت به ولات از طریق «آیه» در دستگاه

ایمان و «سحر و تفرعن» در دستگاه کفر

در واقع ولات جوامع با ایجاد یک فضا، یک نوع از «ایمان» را به وجود می‌آورند؛ چه شخص در دستگاه کفر باشد و مؤمن به آن دستگاه باشد و چه شخص در دستگاه الهی باشد و به این دستگاه مؤمن باشد. البته در مدیریت حادثه‌سازی، علت ایجاد ایمان، «جاذبه» است که این

جاذبه در دستگاه ایمان، از طریق «آیه» پدید می‌آید و در دستگاه کفر، از طریق قدرت‌های مادی مانند «سحر»؛ گرچه کفار آن را به عنوان قدرت و کارآمدی خود معرفی کنند. به عبارت دیگر، می‌توان گفت قدرت عینی‌ای که ایمان‌ساز است؛ حال چه در جهت کفر و چه در جهت ایمان. در این صورت است که از فرمان و دستور با میل و عشق تبعیت می‌شود؛ همان‌طور که یک جرم آسمانی در مدار جاذبه‌ی خورشید می‌چرخد یا همانند پروانه‌ای که بر گرد شمعی یا نور می‌گردد! یعنی همه‌ی هستی خود را در این راه هزینه می‌کند. البته بیان شد که این جاذبه در دستگاه کفر، حقیقتاً چیزی جز تفرعن، توحش، سحر، جادو و سایر عناوینی که در قرآن به آن اشاره شده، نیست.

۱/۳- مأموریت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در برابر «فرهنگ تکاثر» و ولات آن، به عنوان یک روابط

اجتماعی در مقیاس جهانی

باید توجه داشت این مباحث در پی تبیین فرهنگ تکاثر مطرح شد؛ فرهنگی که جاذبه‌ای ایجاد می‌کند تا افراد را به دستگاه خود مؤمن کند. در واقع در توضیح این سوره، فقط به شأن نزول سوره (رفتن کفار به گورستان و تفاخر به مردگان) استناد نشد، زیرا پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در مقابل فرهنگ و روابط اجتماعی‌ای مبعوث شده که آن روز بر تمامی کروی زمین حاکم بوده است و در برابر چنین فرهنگی، دارای مأموریت خاص است؛ گرچه آغاز آن، در منطقه‌ی حجاز باشد. لذا در صورت مطالعه‌ی دقیق زندگی ابوسفیان و ابوجهل روشن می‌شود که اینان دقیقاً به فرهنگی عمل می‌کردند که در امپراطوری ایران و روم جاری بوده است. چون با آنان ارتباط داشته و تجارت می‌کردند و با وجود محوربودن در منطقه‌ی حجاز، مجذوب و تسلیم آن نحوه روابط بودند. یعنی با این که ولات منطقه‌ی خود بودند اما غرق در آن فرهنگ تکاثر می‌باشند.

۲- تقوم جامعه به تاریخ، علت حضور اراده وولات اجتماعی (عناصر تاریخی) در هماهنگ کردن «گذشته، حال و آینده» برای بهینه عملکرد دستگاه کفر یا ایمان (ولایت بر زمان)

البته بیان شد که کشیدگی اراده‌ی این وولات، تاریخی است و لذا مسئولیت همه‌ی شهوات در تاریخ را به عهده می‌گیرند. یعنی اراده‌شان در همه‌ی شهوات قبل و بعد حاضر است و تخیل و گمانه‌ها و ذهنیت آنان در حال رفت و آمد در این امور است و همه‌ی قتل‌ها از قابیل تا روز قیامت به ذهنشان می‌آید. اراده وولات دستگاه ایمان نیز همین کشیدگی تاریخی را دارد؛ زیرا کسی که محور یک جامعه یا تمدن است، نمی‌تواند راجع به گذشته جمع‌بندی نداشته باشد. بر این اساس است که مقام معظم رهبری دام‌ظله، در سخنرانی‌های خود، دائماً به تحلیل گذشته می‌پردازند. چون برای تصمیم‌گیری در زمان حاضر، باید از رفتار میرزای شیرازی، شیخ فضل‌الله نوری، آیت‌الله کاشانی، مرحوم مدرس و امثال ایشان تحلیل داشته باشند. یعنی اگر نتوانند رفتار گذشتگان خود را درک کنند و نقطه‌ی مبهمی در این مورد برایشان باقی بماند، در تصمیم‌گیری دچار مشکل خواهند شد. کسی می‌تواند ولیّ جامعه باشد که چنین ادراکاتی داشته باشد و الا مانند شاه سلطان حسین صفوی خواهد شد که در هنگام رسیدن افغان‌ها به دروازه‌های اصفهان، مشغول خطاطی بود و از هنر خود لذت می‌برد و در نهایت حکومت را به راحتی به دیگران تحویل خواهند داد و قابلیت دوام در این سطح از مدیریت را نخواهند داشت. بنابراین ممکن نیست که گذشته و آینده، در تصمیم‌گیری برای حال حاضر حضور نداشته باشد؛ بلکه آنگاه که «گذشته، حال، آینده» در چارچوب یک تحلیل به وحدت برسد، تصمیم‌گیری ممکن خواهد شد؛ چون کسی که رهبر و ولیّ و استراتژیست است، تصمیم‌گیرنده‌ی یک تمدن است. در حال حاضر، حقیقتاً قدرت اول دنیا، آمریکا است و ناتو نیز در دست این کشور است و لذا تصمیم خود را درباره‌ی حمله به عراق و افغانستان عملی کردند و قبل از آن، هشت سال جنگ را نیز بر ما تحمیل کردند؛ در واقع هر کاری بتوانند می‌کنند، اما

اگر تخمین بزنند که تهاجم مجدد، موجب خطرات بزرگ خواهد شد، مردّد می‌شوند و این تردید، باعث احتیاط و بررسی دوباره‌ی مساله می‌شود.^۱ لذا چنین عناصری دائماً در حال بررسی و تحلیل نسبت به گذشته، حال و آینده هستند و البته لذت‌بردن آنها هم به وسعت چنین مقیاسی است. کسی که احساس کند که بر زمان حاکم است و نسبت به گذشته، حال و آینده‌ی بشر تصمیم‌گیرنده است، چه لذتی می‌برد؟! اگر احساس کند که تصمیمش در همه‌ی شئونات زندگی هفت میلیارد انسان جاری است، طبیعی است که در مقیاسی وسیع و با حضور در اراده‌های هفت میلیارد انسان لذت می‌برد و این لذت نمی‌تواند به کل امت‌های گذشته کشیده نشود و از آنها جمع‌بندی نداشته باشد. البته بسیاری از افراد در این مسائل سر در گم هستند اما متفکرانی مثل فوکویاما که به او باما مشورت می‌دهند، این طور نیستند. در واقع کسی که تئوریسین است، ادعای پاسخگویی و پوشش تحلیلی نسبت به همه‌ی مسایل را دارد. به عبارت دیگر کسی که بخواهد یک جامعه را اداره کند، قبل از آن باید از «جامعه‌ی تاریخی» فهم داشته باشد و حضور در تاریخ برای او موضوعیت دارد. کسی که ولیّ جامعه است، نمی‌تواند درباره‌ی دهه‌های آینده نظری نداشته باشد. به‌طور نمونه امروزه پژوهش‌های زیادی پیرامون آینده‌ی صنعت و تکنولوژی انجام می‌شود و گفته می‌شود مشکل اصلی بشر در دهه‌های آینده، محیط زیست است. شاید این موضوع در حال حاضر و برای امثال ما مسأله‌ی

۱- در آخرین مصاحبه‌ی خانم کلینتون به عنوان وزیر خارجه‌ی آمریکا، از او سؤال شد: «پیچیده‌ترین مشکل شما در تمام دوران وزارت چه بود؟» او در پاسخ به جمهوری اسلامی ایران اشاره می‌کند! یعنی وزرای خارجه‌ی آمریکا به هر کجای دنیا که می‌روند، همه تسلیم هستند و دستگاه کارشناسی همه‌ی زمینه‌ها را آماده می‌کند و وزیر فقط امضاء می‌کند. اما ایران مثل استخوانی در گلویشان مانده است و نمی‌دانند باید چه تصمیمی در این باره بگیرند. علی‌رغم این که دارای هر نوع قدرتی از جمله بمب اتمی هستند و یک بار نیز استفاده از آن را تجربه کرده و بوسیله‌ی آن، ژاپن را تسلیم کرده‌اند. در واقع مقاماتی در این سطوح، در صورت ناتوانی از جمع‌بندی، نمی‌توانند تصمیم بگیرند. البته آن روزی که به جمع‌بندی رسیدند، از سلاح‌های شیمیایی بر ضد ایران استفاده کردند، اما در رابطه با بمب اتمی هنوز نتوانسته‌اند چنین تصمیمی بگیرند؛ با اینکه تمامی کشورهای عرب را با اعطاء همین سلاح به اسرائیل ساکت کرده‌اند. اساساً توازن نظامی به این معناست که اگر سلاح برتر را داشته باشید، مدام تهدید می‌کنید و دیگران را می‌ترسانید و به تبعیت از خود وادار می‌کنید.

کوچکی باشد؛ اما در نظر کسانی که مدیریت صد کلان شهر دنیا را - به مثابه نقطه‌های ثقل یک تمدن - بر عهده دارند، «معضل محیط زیست» مسأله‌ی کوچکی نیست.

این افراد حتماً از دوران تاریخی گذشته و نقص‌ها و آسیب‌های آن جمع‌بندی دارند و الا قدرت بهینه و اداره‌ی جامعه در حال حاضر را نخواهند داشت. بر اساس این نحوه نگاه به مسئله و کنار گذاشتن مدیریت مربوط به ما قبل رنسانس، هندسه‌ی مدیریتِ مُدرن را ترسیم می‌نمایند. لذا تمدن‌ها پیکره‌ی وجودی وُلات خواهند بود و همه‌ی بار یک تمدن بر روی دوش آنان می‌آید و نحوه لذتی که در این دنیا می‌برند نیز در همین مقیاس است.

پس در صورت اتخاذ یک دیدگاه صددرصد مادی، روشن خواهد شد که «مدیریت» چه لوازمی دارد؛ یعنی رؤسای قدرتهای بزرگ، به مشاورانی قوی همانند ویل دورانت نیاز دارند که از فلسفه‌ی تاریخ تمدن‌ها تحلیل داشته باشند و الا سفارش تحقیقات جدید و خرج هزینه‌های سنگین در این باره چه دلیلی دارد؟! آیا چنین تلاش‌هایی به این علت است که کمیت کتاب‌خانه‌های خود را افزایش دهند یا به این خاطر است که چنین تحلیل‌هایی، ابزار مدیریت شود؟! امروزه و در تمامی دنیا، هر گاه دانشجویان بخواهند به مطالعه در تاریخ بپردازند، کتاب ویل دورانت در این باره مرجع مطالعه‌ی آنهاست^۱ و تمام روابط اجتماعی گذشته را تحلیل می‌کند و به فکرها جهت می‌دهد. به عنوان مثال قتل و خشونت، لازمه‌ی اولیه‌ی مدیریت کفار است و لذا بدون راه‌اندازی یک دستگاه امنیتی خشن، قدرت اداره جهان را نخواهند داشت؛ همان‌طور که زندان‌هایی همانند گوانتانامو، امری ضروری در این دستگاه است. لذا احداث

۱- البته ویل دورانت، نقاط منفی تاریخ را به گردن دین‌داران می‌اندازد و خرافه و دین، و همچنین ادیان توحیدی و بت پرستان را یکسان نشان می‌دهد. همین تحلیل‌هاست که باعث می‌شود کفار در حال حاضر، به عملکرد آباء و اجداد خود جایگاهی دهند که بر اساس آن بتوانند با ادبیات جدیدی وارد میدان شوند و بگویند: «اصل مسأله‌ی پرستش، یک امر باطل است» و سپس ملل دنیا را به اسم ترقی و علم و... با خود همراه کنند. اما انسان‌های تیزبین همانند حضرت امام‌قدس‌سره و مقام‌معظم رهبری مدظله‌العالی در «مدیریت امت اسلامی» و استاد سیدمنیرالدین حسینی‌ره در «تولید علم»، متوجه این مهم می‌شوند که مردم دنیا سر از یک پرستش دیگر درآورده‌اند. ولی آیا امروز از واژه‌هایی مانند «صنعت پرستی»، «دلارپرستی» و «علم‌پرستی» در میان مردم یا نخبگان استفاده می‌شود؟! یا همگان با شنیدن کلمه‌ی علم و دلار و صنعت احساس ابتهاج و وجد می‌کنند؟! و کسی هم فهم نمی‌کند که باطن این وضعیت، پرستش دنیا است!

پایگاه‌های نظامی در بیش از صد کشور جهان و وجود بمب‌های اتمی آمریکا در کشورهای اروپایی و هزینه‌های متعاقب آن بی‌دلیل نیست؛ زیرا در حال حاضر این امور، جزئی از لوازم ضروری زندگی تمدنی و جهانی است. بر این اساس با این‌که بیشتر از چند دهه‌ای از دوران کثیف‌ترین نوع استعمار توسط قدرت‌های فعلی جهان نگذشته است اما آیا امروز این واقعیت توسط کشورهای استعمارگر مطرح می‌شود که: «ما در مناطق غنی جهان حضور داشتیم و حقوق ملت‌ها را لگدمال می‌کردیم و اموال آنان را به غارت می‌بردیم»؟! یا وضعیت به گونه‌ای است که همه‌ی رؤسای کشورهای دنیا در انتظار ملاقات با رئیس‌جمهور فرانسه و آلمان و آمریکا هستند و در صورت دیدار با آنان، در مقابل مردم خود، ارتباط با محورهای اساسی تمدن روز را به عنوان موفقیت خود اعلام می‌کنند؟!!

از این رو، علم تاریخ بر جامعه‌شناسی حاکم است و مدیران جامعه نمی‌توانند بدون داشتن یک درک تاریخی، به مدیریت بپردازند. در واقع کسانی که رهبری یک تمدن را به دست می‌گیرند، عناصری تاریخی هستند و حضور در زمان و مکان تاریخی دارند و در این صورت، فقدان تحلیل و جمع‌بندی از رفتار گذشته ممکن نیست. به‌طور نمونه در مدیریت اهل دنیا امکان ندارد که در راه رسیدن به نیازهای طبیعی، قتل و خشونت و حذف کنار گذاشته شود و مستضعف‌گرایی دنبال شود و حتی تمایلی به یک خلق حمیده پیدا شود و الا طومار چنین حکومتی پیچیده خواهد شد و دوامی نخواهد یافت باشد. این یک جمع‌بندی تاریخی از حکومت فرعون تا شیخین است و تا به امروز هم ادامه دارد؛ زیرا این یک قاعده و اصل برای دستگاه کفار و منافقین است.

در واقع همان‌طور که ریاضیاتِ ساخت برج‌های سر به فلک کشیده‌ی امروزی، با ریاضیاتِ ساخت خانه‌های تیر و کلافی، تفاوت ماهوی دارد؛ ریاضیاتِ جدیدی که امروزه برای مدیریت تاریخ به وجود آمده نیز کاملاً با ریاضیاتِ حاکم بر مدیریتِ قبل از رنسانس متباین است.

پس جمع‌بندی داشتن از تاریخ، به این معناست که تکامل و تحول - چه تکامل مادی و چه تکامل الهی - توقف بردار نیست بلکه در هر دو دستگاه، جمع‌بندی از کلّ دوران گذشته وجود

دارد و ترسیمی از آینده ارائه شده و برای وضعیت فعلی نیز تصمیم‌گیری می‌شود. در واقع رهبران جوامع، عضو تاریخ هستند و اراده‌شان در زمان گذشته، حال و آینده حاضر است و متعلق به جامعه‌ی امروز نیستند. گرچه همین امروز هم در حال اداره‌ی اجتماع هستند اما حاکم بر زمان هستند و بار زمان گذشته، حال و آینده را به دوش می‌کشند. البته وقتی بر اساس فلسفه‌ی نظام ولایت، «ولایت بر زمان» تبیین شد، زمان وصفی برای اراده‌ی چنین عناصری است؛ نه این‌که زمان، مقوله‌ای منفک و بریده از این اشخاص باشد. اگر زمان در گستره‌ی «گذشته، حال، آینده» به وصفی برای عقلانیت و اراده‌ی این عناصر و اعوان و انصار آنان تبدیل شود، آنگاه «اشتداد» بر این اساس معنا خواهد شد که همه‌ی بار یک تمدن و البته لذت‌ناشی از آن، توسط این اشخاص چشیده می‌شود. این مطلب در مورد اولیاء الهی هم صادق است و لذا نباید زندگی و ولات اجتماعی را همانند عموم مردم و یا حتی مثل خواص و اقشار برتر جامعه توضیح داد. شخصیت‌هایی چون حضرت امام خمینی‌قدس‌سره و مقام معظم رهبری دام‌ظله عناصری تاریخی هستند و نه انسان‌هایی عادی؛ به همین دلیل است که جمع‌بندی واقعی و صحیح از رفتار حضرت امام‌قدس‌سره و مجاهدات تمامی علماء شیعه در صدوپنجاه سال گذشته، تنها در بیانات مقام معظم رهبری دام‌ظله قابل مشاهده است و لذا در مراتب پایین‌تر از منزلت ایشان، برخی لغزش‌ها در تحلیل دیده می‌شود.

۳- اطلاق و پوشش ولایت حادثه‌سازی نسبت به همه عرصه‌های زندگی؛ علت

انحصار بازخواست الهی به امر ولایت

بنابراین صاحبان تمدن با همه‌ی وجود، تمامی مردم روی کره‌ی زمین را تحت تسخیر خود قرار می‌دهند. در واقع بازخواست از ولایت به این دلیل است که اهل دنیا در مقیاس یک تمدن، کلمه‌ی باطل را اقامه می‌کنند و با همه‌ی وجوه، قلب و فکر و جسم و تمامی مایملک بشر را

تحت تسخیر خود قرار می‌دهند و این، یک واقعیت غیر قابل اجتناب است.^۱ خداوند متعال نیز از ولایت - که باید در چنین مقیاسی طرح شود - بازخواست می‌کند؛ یعنی در حالی که انبیاء الهی و اوصیاء آنان برای عهده‌گیری همین منصب فرستاده شده‌اند، چرا اختیار تمام شئونات زندگی خود را به دست دستگاه طغیان سپردید؟! در واقع به دلیل کرم خدای متعال، از نعماتی همچون آب و غذا سوال نمی‌شود؛ بلکه از موضوع هدایت که مربوط به ائمه‌ی نار و ائمه‌ی نور و از نظامی که حاضر در گذشته، حال و آینده است، سؤال می‌شود. این مطلب، به معنای بازخواست از همه‌ی وجوه یک تمدن است. چون ائمه‌ی کفر هیچ وجهی از وجوه زندگی پیروان خود را آزاد نمی‌گذارند و اراده‌شان در همه‌ی ابعاد، جاری و ساری است؛ همان‌طور که رفتار ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام نیز همه‌ی وجوه شیعیان را رشد می‌دهد. اما از آنجا که اکثریت جامعه‌ایمانی، مُحَبِّ (نه شیعه) محسوب می‌شوند، این مهم را نمی‌چشند؛ زیرا زبان مُحَب با دستگاه حق است اما قلب و دل او متأثر از دستگاه دنیاپرستان است.^۲

۱- البته ولّات کفر این‌طور القاء می‌کنند که در صورت پیوستن به جرگه دین‌داران، در معرض عمل به حکم جهاد قرار خواهید گرفت و مجبور به فدا کردن جان خود خواهید شد؛ اما سوال مهم در برابر این سخنان آن است که مگر ولّات کفر نیز چیزی غیر از این را مطالبه می‌کنند؟! در واقع باید در ابتدا بحث از وضعیت دین‌داران را کنار گذاشت و با توجه به آمارها معین کرد که مثلاً در جنگ جهانی اول و دوم، چند میلیون قربانی برای ولّات کفر داده شده است؟! در یکی از کتب معتبر آمده بود که کشتگان، مجروحان و اسرای جنگ جهانی اول و دوم بیش از ۱۵۰ میلیون نفر می‌باشد. یا تمامی جنگ‌هایی که در حال حاضر در نقاط مختلف کره‌ی زمین شعله‌ور است و تمامی زندان‌های جهان و برخوردهای حقوقی در آن جوامع و ... چه میزان هزینه را بر بشر تحمیل می‌کند؟! حتی موضوعاتی مانند ساختمان سازی نیز اگر به صورت آماری مورد بررسی قرار گیرد، معلوم خواهد شد که این حجم از ساخت سازه‌های پیچیده در امریکا و اروپا و چین و ... در هر روز چه حجم بزرگی از تلفات انسانی را در پی دارد؛ اما اخبار آن منتشر نمی‌شود. در واقع این تمدن بجز وضعیت‌های بحرانی مانند جنگ، حتی در موضوعاتی مانند پزشکی، الگوی تغذیه و ... نیز خسارات انسانی گسترده‌ای بر جای گذاشته و لذا ابتدائاً باید تکلیف «فرهنگ تکاثر» در تمدن موجود روشن شود و سپس به بررسی رفتار انبیاء و دستگاه الهی در امور مانند جهاد پرداخت.

۲- برای مثال در سفر حج، هنگامی که هواپیما در فرودگاه به زمین می‌نشیند، بعضی از زائران بیت‌الله‌الحرام، با حالت تحسین نسبت به سرعت و راحتی سفر با هواپیما می‌گویند: «الله اکبر!» یعنی همان حالتی که در ورود به مسجدالحرام و در سجده به خدای متعال برای آن‌ها ایجاد می‌شود، نسبت به ابزار تمدن موجود نیز صورت می‌گیرد؛ گرچه التفاتی به معنا و لوازم رفتار خود نداشته باشند.

اساساً شبهه‌ای که امروز نسبت به رفتار حضرت امام‌قدس‌سره و مقام معظم رهبری دام‌ظله و انقلاب اسلامی طرح شده، از همین جنس است؛ یعنی برخی متدینین می‌گویند: چه ایرادی دارد که ایران نیز مانند تمامی دنیا با غرب رابطه گرمی برقرار کند تا از مواهب آن بهره‌مند شود؟! در واقع اینان، نحوه‌ی برخورد رهبران انقلاب با غرب را «لجبازی» تلقی می‌کنند و البته در دانشگاه‌ها نیز به صورت علمی همین مطلب تکرار می‌شود.

۳/۱- رحمت و عفو دستگاه الهی نسبت به مُحِبِّین اهل بیت علیهم‌السلام؛ علی‌رغم تقصیر نسبت به

امر «ولایت» (مهم‌ترین واجب الهی)

باید به این نکته توجه کرد که همین رفتار مُحِبِّین باعث شده تا ولیّ خدا قرن‌ها در پس پرده‌ی غیبت قرار گیرد و همه‌ی نیز در آن سهیم هستند. در واقع هیچ جنایت و جرمی بالاتر از سهیم‌بودن در غیبت حضرت ولی‌عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه نیست و اگر شدت این مصیبت فهم شود، انسان تحمل نخواهد آورد. از چنین حقیقتی است که انسان بازخواست می‌شود. اما چه تعداد از محبین به دنبال این مهم هستند؟! از صبح تا شب، غرق در مسائلِ سخیفِ زندگی شخصی خود می‌باشند و در بهترین حالت، شب‌های چهارشنبه با زیارت مسجد جمکران یا در روزهای جمعه با سلام بر حضرت ولی‌عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه، از این مشغوف می‌شوند که کاری انجام داده‌اند! اساساً در زندگی محبّینی - که از بهترین‌ها محسوب می‌شوند و اهل مسجد و هیأت و عزاداری هستند - حضرت ولی‌عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه به چه میزان حضور دارند؟! به نظر می‌رسد این همان موضوعی است که خدای متعال درباره آن به سختی بازخواست می‌کند؛ چون مهمترین حکم الهی که واجب اعتقادی - و نه فقهی - است، پرستش خدای متعال است و پرستش خدای متعال، منوط به اراده‌ی پیغمبران و اوصیائی است که توسط خدای متعال مبعوث و انتخاب شده‌اند؛ از حضرت نوح و حضرت ابراهیم علیهما السلام تا پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و حضرت ولی‌عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه. بنابراین پرستش و عبادت خدای متعال در عصر حاضر، بدون وجود مبارک حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه ممتنع بوده و جز یک وهم چیز دیگری نیست.

در واقع تمامی قرآن و همه‌ی سوره‌های آن، یک حکم بیشتر ندارد و آن، همین مسأله است! البته هیچ چیزی هم واضح‌تر و درخشان‌تر از ولایت ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام نیست که همه‌ی وجوهشان، از تولد و زندگی تا مقاومت و شهادتشان، از خورشید درخشان‌تر است. اما مشکل این است که قلب‌ها در حجاب قرار گرفته و چشم‌ها نابینا شده‌اند و لذا حضرت امام‌قدس‌سره می‌فرمودند: «قرآن زیر خروارها کج فکری‌های ما دفن شده است». البته این وضع را فقط کسی مانند ایشان درک می‌کند که در سینه‌ی ظلمه و طاغیان عالم، ایستاد و مبارزه کرد. از سویی باید به این نکته نیز توجه نمود که در امر هدایت، عظیم‌ترین جنایات در تاریخ اتفاق می‌افتد و محبتین هم عکس‌العملی ندارند، اما خدای تعالی علی‌رغم تمام غفلت‌ها و بی‌انضباطی‌ها و کم‌لطفی‌های دین‌داران در این باره، بر آنان سخت نمی‌گیرد و در لیالی قدر، فقط به خاطر عرض ارادت محبتین به ساحت امیرالمومنین علیه‌السلام و قسم دادن خداوند به ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام، آنها را مورد مغفرت قرار می‌دهد! در حالی که آنچه با ذره ذره‌ی فعالیت ما تناسب دارد، عذاب است که ما متوجه نیستیم. حتی شأن محبت هم این است که مجازات شود، اما خدای تعالی چنین اراده‌ای نمی‌کند و لذا در ادعیه وارد شده است که «سبحان من لا يأخذ اهل الارض بألوان العذاب»^۱. در واقع هزار و چند صد سال است که بی‌وفایی و عهد شکنی ادامه دارد؛ زیرا اگر محبتین واقعاً خواستی در این زمینه داشتند، قطعاً

۱- در اینجا باید توجه داشت که برخی متدینین، از نحوه‌ی رفتار خداوند متعال با بندگان خود تصاویر نادرستی ارائه کرده‌اند که با بیانات معصومین علیهم‌السلام در این باره، تفاوت زیادی دارد. زیرا بسیاری از محبتین فقط به خاطر حفظ اعتقادات خود تا پایان عمر و با وجود تقصیر نسبت به امر ولایت، مورد بخشش خداوند قرار می‌گیرند. اساساً طراحی و مهندسی خداوند در برخورد با بندگان بر اساس خشونت و مجازات و عذاب نیست؛ بلکه بر مبنای گذشت و عفو و بخشش حتی نسبت به کفار است. برای مثال، اخلاق خدای متعال در برابر کفار در زمان حضرت نوح علیه‌السلام چگونه بود و چرا این ماجرا نه صد و پنجاه سال به طول انجامید؟! حتی با اینکه پیغمبر خدا از ضرب و شتم خود توسط آن ملعونین صحبت نمی‌کند و تنها به خاطر دغدغه نسبت به محو شدن نام خدای تعالی از روی زمین، تقاضای عذاب می‌کند؛ دستور می‌رسد: «چندین سال دیگر صبر کن!» و این روند تا نهصد سال ادامه می‌یابد! یعنی خدا حتی در برخورد با کفار، این‌گونه صبر می‌کند و در برابر منافقین هم، عذاب تکوینی را برمی‌دارد! پس باید نحوه‌ی ربوبیت خدا در مورد کفار و منافقین به سبقت رحمت او بر غضبش تبیین شود تا بتوان در مراحل بعد، نحوه‌ی برخورد دستگاه الهی با محبتین و شیعیان تبیین شود.

امداد الهی، نازل می‌شد. با این حال و با وجود اینکه بار مصیبت‌های ناشی از این بی‌وفایی بر دوش حضرت ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه سنگینی می‌کند، ولی وجود مبارک ایشان در شبهای قدر برای محبین طلب مغفرت، نجات و بهشت می‌کند؛ آن هم به این بهانه که این جمعیت اهل ارادت به اهل بیت علیهم السلام هستند.

۳/۲- ضرورت امتحان مُحبینِ اهل بیت علیهم السلام نسبت به عقلانیتِ فقهاء در عصر غیبت؛ جهت ارتقاء ظرفیت آنان برای پذیرش ولایت معصومین علیهم السلام

به علت همین بی‌وفایی هاست که ظرفیت شیعه تنازل پیدا کرده و تا مدت‌ها باید ابتدا نسبت به تحلیل و علم غیر معصومین امتحان پس دهد. یعنی تا زمانی که محبین و شیعیان از امتحانات مربوط به پذیرش عقلانیت فقهای عظام شیعه سربلند بیرون نیایند، ابداً ظرفیت حضور حضرت ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه را نخواهند داشت و لذا اگر امروز، روز ظهور باشد، تردیدی نیست که بسیاری از ما ردّ خواهیم شد.^۱

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين

۱- به عنوان مثال، برخی متدینین از رفتار حضرت امام قدس سره گله‌مند بودند و از این‌که در دوران رهبری آیت‌الله خامنه‌ای دام‌طله هنوز جنگی به راه نیفتاده است، دعاگوی ایشان هستند. حتی برخی بزرگان معتقد بودند که در دوران دفاع مقدس، خسارت‌های غیرقابل جبرانی بر ما وارد شده؛ چون خیل عظیمی از تحصیل‌کردگان و بسیاری از کارخانه‌های کشور از دست رفته است! همه‌ی اینها در حالی است که با ظهور حضرت ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه، لشگرکشی‌های بزرگ قطعی است و شمشیر آخته‌ی ایشان، یک لحظه هم به کفار مهلت نمی‌دهد؛ همان‌طور که پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله این چنین کردند. وضع زندگی دوران پیامبر صلی‌الله علیه و آله چگونه بوده است؟ آیا امروز ما آمادگی داریم تا صبح، ظهر و شب در جبهه‌های مختلف شرکت کنیم؟! در حالی که حضرت امام قدس سره در سن هشتاد سالگی می‌گفتند: «من ناراحت هستم که جوان نیستم تا تفنگ به دست بگیرم و مثل جوانان به جنگ بروم.» امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه چنین اراده‌هایی را می‌خواهند ولی فعلاً جامعه‌ی شیعه غرق در زندگی تمدنی غرب است و لذا امروزه رقابت بین استان‌ها در جهت جذب بودجه‌ی بیشتر است تا از این طریق توسعه‌ی رفاه و شهواتِ تمدنی فراهم شود!